

روش و روی کرد فایرستون در معرفی اسلام؛ مرور، تحلیل و نقد یک کتاب*

محمدعلی طباطبایی**

چکیده

این مقاله به بررسی کتاب *آشنایی با اسلام برای یهودیان*، نوشته رُئوون فایرستون از لحاظ روی کرد و روش می پردازد. پس از معرفی نویسنده و ارائه گزارشی از ساختار و محتوای کتاب و با تحلیل متن آن، مشخص می شود که فایرستون بیشتر با روش تحلیل متون اسلامی و با روی کرد هم دلانه به معرفی اسلام به مخاطبان یهودی می پردازد؛ اما در نقد این کتاب مشخص می شود روی کرد فایرستون - که به ظاهر هم دلانه به نظر می رسد - در واقع، متأثر از هدف دیگری است که گاه او را از روش و حتی روی کرد اصلی اش منحرف می کند. آن هدف برساختن چهره ای خوشایند از اسلام برای یهودیان تجددگرا است و همین مسأله موجب می شود فایرستون، گاهی با استناد به منابع غیراسلامی و حتی بی توجه به اقتضائات روی کرد هم دلانه، به معرفی اسلام بپردازد. کلیدواژه ها: رُئوون فایرستون، کتاب *آشنایی با اسلام برای یهودیان*، روش شناسی، روی کردشناسی.

درآمد

یکی از گونه های مرسوم در نگاشته های علمی، به زبان های اروپایی، نگارش کتاب هایی با عنوان «درآمدی بر...» یا «آشنایی با...» (an introduction to...) است که هدف آنها ارائه اطلاعاتی کلی در باره یک موضوع به مخاطبان عام است که دارای اطلاعات تخصصی

* این مقاله، برگرفته از طرح پژوهشی «مستشرقان و تفسیر امامیه» گروه قرآن شناسی پژوهشکده تفسیر اهل بیت (علیهم السلام) (پژوهشگاه قرآن و حدیث) به راهنمایی استاد محترم دکتر علی راد برای اندیشه شناسی برخی اسلام پژوهان غربی است. در این جا وظیفه خود می دانم از یادداشت های بسیار آموزنده و باری گراستاد محترم دکتر علی راد تشکر کنم که متن مقاله را چندین بار مرور کرده و هر بار، نکات ارزشمندی را یادآوری کردند.

** پژوهشیار پژوهشگاه قرآن و حدیث، پژوهشکده تفسیر اهل بیت (علیهم السلام).

در آن زمینه نیستند و فقط خواهان آن هستند که با مطالعه یک کتاب، به آشنایی اجمالی با آن موضوع دست یابند. از این نوشتارها می‌توان به «درآمدنگاری علمی» یاد کرد که به ویژه در فرهنگ پژوهشی غرب رایج است. در پژوهش‌های ادیانی نیز کتاب‌های بسیاری، با این عنوان، به نگارش درآمده^۱ و شماری از این کتاب‌ها هم برای معرفی اسلام^۲ نوشته شده و

۱. تنها کتاب‌هایی را که دانشگاه کمبریج در این زمینه منتشر کرده است، می‌توانید در نشانی اینترنتی زیر ببینید:
<http://www.cambridge.org/us/academic/subjects/religion/religion-general-interest/series/introduction-religion?page=1>.

۲. فهرستی منتخب از این کتاب‌ها - که تنها به معرفی اسلام به طور کلی اختصاص دارند - به ترتیب تاریخ نشر چنین است:

Brown, David. *The Way of the Prophet: an Introduction to Islam*, Highway Press, 1962, 120 pages.
 Gilsenan, Michael. *Recognizing Islam: An Anthropologist's Introduction*. London: Croom Helm, 1982, 287 pages.
 Gumley, Frances and Brian Redhead. *The Pillars of Islam: An Introduction to the Islamic Faith*. London: BBC Books, 1990, 69 pages.
 Annemarie Schimmel. *Der Islam. Eine Einfuhrung*, Philipp Reclam jun. GmbH & Co., Stuttgart, 1990.
 ترجمه انگلیسی این کتاب با مشخصات زیر منتشر شده است:
 Annemarie Schimmel. *Islam: an Introduction*, State University of New York, 1992.

مشخصات ترجمه فارسی این کتاب چنین است:

آن ماری شیمل، *درآمدی بر اسلام*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
 Paul Varo Martinson. *Islam: An Introduction for Christians*, Augsburg Books, 1994, 264 pages.
 این کتاب ترجمه انگلیسی از کتاب آلمانی (was jeder vom Islam wissen muss) «آنچه هرکسی باید در باره اسلام بداند» است که نخستین بار، در سال ۱۹۹۰ م، توسط کلیسای متحد اونیجلیکال لوتری آلمان و کلیسای اونیجلیکال آلمان منتشر شد. در ترجمه انگلیسی، دو فصل مربوط به اسلام در آلمان حذف شده و به جای آن، یک فصل در باره اسلام در آمریکای شمالی افزوده شده است. این کتاب، مسیحیان را دعوت می‌کند که نگاه‌های تعصب‌آمیز قرون وسطایی به پیامبر اسلام [ﷺ] را کنار بگذارند و او را اگر نه به عنوان پیامبر، دست‌کم به عنوان یک مبلغ آیین توحیدی بپذیرند و وجوه مثبت زندگی او را در نظر بگیرند.
 Gerhard Endress. *Islam: An Historical Introduction*, Edinburgh University Press, 2002, 301 pages.
 این کتاب ویرایش دوم ترجمه انگلیسی از اصل آلمانی این کتاب است که ویرایش نخستش با نام «*درآمدی بر اسلام*» در سال ۱۹۹۴ م، منتشر شده بود. با این که در این ویرایش، نام آن به «*درآمدی تاریخی بر اسلام*» تغییر کرده، محتوای به شدت تاریخی آن، به قدری آن را از دیگر کتاب‌های نوشته شده با عنوان «*درآمدی بر اسلام*» متمایز کرده است که می‌توان آن را به کلی خارج از این گونه دانست و آن را به آسانی نوعی تاریخ اسلام دانست. فصل اول این کتاب با گزارشی از روند مطالعه اسلام در غرب، از آغاز تا کنون، آغاز می‌شود که حاوی اطلاعاتی مفید در این زمینه است.
 David Waines. *An Introduction to Islam*, Cambridge University Press, 1st edition: 1995, 2nd edition: 2003, 367 pages.
 نویسنده در مقدمه می‌گوید: «از آنجا که این کتاب درآمدی بر اسلام است، شایسته است که در آن محمد و قرآن از دید خود مسلمانان معرفی شوند، نه از دید دیگران».

Malise Ruthven. *Islam: A Very Short Introduction*, Oxford University Press, 1997, 176 pages.
 نویسنده این کتاب نیز در واکنش به تبلیغات رسانه‌ای ضد اسلام، بیشتر بر جنبه‌های اسلام معاصر تکیه می‌کند تا وجوه تطابق اسلام را با دنیای جدید به نمایش بگذارد. این کتاب به زبان‌های چینی، کره‌ای، رومانیایی، هلندی، ایتالیایی و آلمانی نیز ترجمه شده است.

Miller, Roland E. *Muslim Friends: Their Faith And Feeling: An Introduction To Islam*, Orient BlackSwan, 2000, 429 pages.



حتی کتاب‌هایی جداگانه برای معرفی اسلام شیعی^۳ نگاشته شده است. به نظر می‌رسد که

نویسنده این کتاب در پی آن است که با ارائه تصویری پذیرفتنی از اسلام به غیرمسلمانان، رابطه‌ای دوستانه میان این دو گروه برقرار کند و اسلام را از منظر خود مسلمانان معرفی کند.

Anne Cooper, Elsie A. Maxwell. *Ishmael, My Brother: A Christian Introduction to Islam*, Monarch Books, 2003, 352 pages.

نویسندگان این کتاب نیز درصدد ترمیم چهره تخریب‌شده اسلام نزد مسیحیان هستند.

Tanya Gulevich. *Understanding Islam and Muslim traditions: an introduction to the religious practices, celebrations, festivals, observances, beliefs, folklore, customs, and calendar system of the world's Muslim communities, including an overview of Islamic history and geography*, Omnigraphics, 2005, 496 pages.

نام کتاب گویای محتوای آن است.

Paul Culp. *Nothing New Under the Sun: An Introduction to Islam*, Universal-Publishers, 2007, 224 pages.

نویسنده این کتاب، برای تصحیح ذهنیت غرب از مسلمانان، به جای تمرکز بر جنبه‌های تاریخی این دین، بر وضعیت موجود در جوامع مسلمان، به خصوص جامعه مسلمانان آمریکا تمرکز می‌کند. از این رو، به موضوعاتی چون جهاد، تصوف، شیعه، زنان، اسلام رادیکال و اسلام لیبرال توجه نشان می‌دهد و برای هر کدام فصل جداگانه‌ای اختصاص می‌دهد.

Daniel W. Brown. *A New Introduction to Islam*, John Wiley & Sons, 2009, 360 pages.

نویسنده از این که در کتاب‌های آشنایی با اسلام از یافته‌های جدید در باب تاریخ اسلام سخنی به میان نیامده انتقاد می‌کند و می‌کوشد خود در این کتاب با روی‌کردی انتقادی اسلام را به دانشجویان معرفی کند.

Frederick Mathewson Denny. *An Introduction to Islam*, Pearson Prentice Hall, 2010, 420 pages.

نویسنده این کتاب استاد بازنشسته دانشگاه شیکاگو و صاحب آثار بسیاری در باره اسلام است. او در نگارش کتاب *یهودیان، مسیحیان، مسلمانان: درآمدی تطبیقی بر ادیان توحیدی* نیز مشارکت داشته است.

Aaron W. Hughes. *Muslim Identities: An Introduction to Islam*, Columbia University Press, 2013, 310 pages.

این کتاب با روی‌کرد انتقادی نوشته شده است.

چنان‌که از فهرست ناکامل بالا برمی‌آید، از دهه ۱۹۹۰ میلادی به این سو، حجم این گونه کتاب‌ها افزایش چشم‌گیری داشته است که به نظر می‌رسد باید آن را در ارتباط مستقیم با تحولات سیاسی در جهان اسلام دانست که منجر به تکرار فراوان نام اسلام در رسانه‌های جمعی شده است. در پایان این فهرست، بجا است اشاره‌ای هم به چند کتاب منتشرشده با این عنوان توسط نویسندگان مسلمان داشته باشیم که به ویژه از بعد از واقعه یازدهم سپتامبر افزایش چشم‌گیری داشته‌اند:

- M. Cherif Bassiouni. *Introduction to Islam*, American-Arab Affairs Council, 1985, 60 pages.
- S. Waqar Ahmed Husaini. *Islamic sciences: an introduction to Islamic ethics, law, education, politics, economics, sociology, and systems planning*, Goodword Books, 2002, 239 pages.
- Saeed, Abdallah. *Islamic Thought: An Introduction*. London: Routledge, 2006.
- Amina Wadud. *Introduction To Islam: A Reader*, Kendall/ Hunt Publishing Company, 2007, 163 pages.
- Jean-Louis Michon. *Introduction to Traditional Islam, Illustrated: Foundations, Art, and Spirituality*, World Wisdom, Inc, 2008, 154 pages.

نویسنده این کتاب معتقد است که زیبایی‌های اسلام توسط دو گروه از مسلمانان بنیادگرا و سکولارپوشیده شده است. از این رو، او می‌کوشد با روایت اسلام سنتی زیبایی‌های آن را به مخاطب غربی بنمایاند. بیشتر تمرکز او در این کتاب، بر زیبایی‌های هنر و تصوف اسلامی است.

- Idris Tawfiq. *Gardens of delight: a simple introduction to Islam*, Stacey International, 2008, 180 pages.
- Yūsuf Qaraḏāwī. *Islam: An Introduction*, The Other Press, 2010, 392 pages.
- Zahid Aziz. *Introduction to Islam*, eBookIt.com, 2011, 65 pages.

۳. دو نمونه قابل ذکر در معرفی اسلام شیعی این‌ها هستند:

Momen, Moojan. *An Introduction to Shi'i Islam: The History and Doctrines of Twelver Shi'ism*. New Haven, CT and London: Yale University Press, 1985.

Najam Haider, *Shi'i Islam, and Introduction*, UK: Cambridge University Press, 2014.

گفتنی است کتاب نخست تنها به معرفی شیعه اثنی عشری می‌پردازد؛ اما کتاب دوم - که می‌توان آن را واکنشی

نویسنده این گونه کتاب‌ها کسانی هستند که سالیان سال در حوزه ادیان، به ویژه اسلام‌شناسی، مطالعه کرده‌اند و متخصص این حوزه به شمار می‌آیند و همواره انگیزه آنها از نگارش این کتاب‌ها مقابله با سیل اطلاعات سطحی و غلطی است که رسانه‌های جمعی در باره اسلام منتشر می‌کنند. با این حال، برخی از این کتاب‌ها هم بی‌توجه به این مسائل و فقط برای تدریس در دانشگاه‌ها و با رویکرد انتقادی (و نه تنها توصیفی) نگاشته شده‌اند.

این کتاب‌ها، به طور کلی شامل فصلی در گزارش تاریخ اسلام از عصر جاهلیت تا کنون، فصلی در باره مهم‌ترین اصول اعتقادی اسلام، و فصلی برای آشنایی با جوامع مسلمان و آداب و رسوم اسلامی هستند و اغلب با نقشه‌ها و عکس‌هایی از سرزمین‌های اسلامی همراه می‌شوند.

هدف این مقاله معرفی و نقد یک نمونه از این گونه کتاب‌ها است که به طور خاص، برای مخاطبان یهودی نگاشته شده است: کتاب «آشنایی با اسلام برای یهودیان»،^۴ نوشته رثوون فایرستون که در سال ۲۰۰۸ م، منتشر شده است.

در باره نویسنده

دکتر ربی^۵ رثوون فایرستون (Reuven Firestone) (متولد ۱۹۵۲ م) استاد یهودیت و اسلام در کالج متحد عبری، واقع در لوس‌آنجلس آمریکا، و از مؤسسان و فعالان مرکز فعالیت‌های اسلامی-یهودی در این کالج است.^۶ او مدتی در اسرائیل و مصر زندگی کرده

شعبی به کتاب نخست دانست - به دیگر فرق تشیع هم می‌پردازد.

4. Reuven Firestone, *An Introduction to Islam for Jews*, The Jewish Publication Society (2008), 1st edition, 298 pages.

۵. «رَبِّي» عنوانی است که برای روحانیان یهودی به کار می‌رود. فایرستون خود تأکید دارد که با این عنوان خوانده شود.

۶. کالج متحد عبری - انستیتو یهودی دین (Hebrew Union College-Jewish Institute of Religion) متعلق به جریان

فکری یهودیان رفرمیست یا اصلاح‌گرا (Reform Judaism) است و سابقه آن به بیش از ۱۳۵ سال می‌رسد. در این کالج بسیاری از تفکرات سنتی یهود نادیده گرفته می‌شود. از این رو، بسیاری از فارغ‌التحصیلان این کالج - که به درجه‌های ری یا حزان (پیش‌نماز) می‌رسند - از میان زنان هستند؛ در حالی که طبق احکام یهود، چنین امری جایز نیست. هم چنین، آنان از خوردن غذاهای غیرکوشر (یعنی غذاهایی که از نظر شریعت سنتی یهود ممنوع شمرده می‌شوند) ابایی ندارند. در واقع، تطابق با جهان امروز و هماهنگی با شرایط اجتماعی معاصر برای آنان مهم‌تر از پایبندی به شریعت سنتی و سخت‌گیرانه یهود است. از این رو، آنان بسیاری از عقاید سنتی یهود را به چالش می‌کشند که یکی از آنها اعتقاد به برگزیدگی قوم یهود است. این کالج یکی از اهداف خود را «دمیدن روح آزاداندیشی و پلورالیستی در مطالعه در باره مهم‌ترین موضوعات زندگی و اندیشه یهود» می‌داند (ر.ک: <http://huc.edu/about>).

یکی از مراکز مرتبط با این کالج «مرکز مراودات یهودی-اسلامی» (Center for Muslim-Jewish Engagement) است. تأسیس این مرکز نتیجه روابط دوستانه میان فایرستون و سه شخص دیگر، به نام‌های دافردخیل، دکتر دونالد

است و سفرها و سخنرانی‌های بسیاری در کشورهای اروپایی و آسیایی، به ویژه خاورمیانه، داشته است. فایرستون نویسنده هفت کتاب و بیش از هشتاد مقاله علمی است. تحصیلات او از دانشگاه عبری اورشلیم در سال‌های ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ م، آغاز شد. در سال ۱۹۷۴ م، تحصیلات خود را در رشته جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی (مطالعات مربوط به خاورمیانه) در دانشگاه انطاکیه (واقع در اوهایو) پی گرفت و از آنجا درجه کارشناسی خود را اخذ کرد. در سال ۱۹۸۰ م، برای اخذ درجه کارشناسی ارشد به کالج متحد عبری رفت و در رشته تاریخ و ادبیات عبری فارغ‌التحصیل شد. در همین دانشگاه بود که او درجه ربی (روحانی یهودی) را دریافت کرد. در سال ۱۹۸۸ م، درجه دکترای زبان و ادبیات عبری و اسلامی را در دانشگاه نیویورک اخذ کرد. از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲ م، در دانشگاه حيفا (اسرائیل) به تدریس اشتغال داشت. هم‌چنین، در سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۷ م، در دانشگاه‌های بوستون و کالج متحد عبری به عنوان استادیار به تدریس مشغول بوده است و از سال ۱۹۹۷ م، تا کنون به عنوان استاد در کالج متحد عبری مشغول به فعالیت است. مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی او عبارت‌اند از: تاریخ صدر اسلام و روابط میان مسلمانان و یهودیان، پدیده جنگ‌های مقدس و جهاد و مفهوم برگزیدگی در ادیان.^۷

جهت‌گیری اصلی در آثار فایرستون

آنچه در فعالیت‌های علمی فایرستون، به وضوح، دیده می‌شود و خود نیز پیوسته بدان تصریح می‌کند، تلاش‌های فراوان او برای ایجاد روابطی مبتنی بر احترام میان پیروان ادیان ابراهیمی، به ویژه یهودیان و مسلمانان است. تعلق او به شاخه یهودیان اصلاح‌گرا و فعالیت در کالج متعلق به این شاخه و هم‌چنین، تأسیس مرکز فعالیت‌های اسلامی - یهودی - که خود فعال‌ترین عضو آن است - همه در ادامه همین نگاه او قرار دارند؛ چرا که یکی از ویژگی‌های یهودیان اصلاح‌گرا نگاه پلورالیستی به ادیان و تلاش برای تعامل روزآمد با همه گروه‌های اجتماعی برای هماهنگ شدن با سبک زندگی مدرن است.

از این رو، رتوون فایرستون دست به نگارش دو کتاب بسیار مهم، به نام‌های *آشنایی با*

میلر و بری لوسکاتو در سال ۲۰۰۲ م، است که همکاری‌های علمی و اجتماعی‌شان سرانجام در سال ۲۰۰۸ م، منجر به تأسیس این مرکز شد تا به یهودیان و مسلمانان کمک کند به فهمی متقابل دست یابند و بتوانند روابط بهتری با یکدیگر داشته باشند (رک: <http://www.usc.edu/org/cmje>).

۷. رک:

<http://huc.edu/directory/reuven-firestone>

اسلام برای یهودیان، و آشنایی با یهودیت برای مسلمانان^۸ زده است تا بتواند مخاطبان یهودی و مسلمان را به گونه‌ای با ادیان مقابلشان آشنا کند که به جای ایجاد نفرت و کینه، منجر به ایجاد نوعی حس همدلی شود. کتاب دوم او - که برای مخاطب مسلمان نگاشته شده - تا کنون به زبان‌های عربی^۹ و ترکی^{۱۰} نیز ترجمه شده است. هدف این مقاله بررسی کتاب آشنایی با اسلام برای یهودیان در سه بخش مرور، تحلیل و نقد است.

۱. مروری بر کتاب

فایرستون در صفحات آغازین کتاب، آن را به دو عرب گمنام، به نام‌های سعدی و اسماعیل ابوسنینه تقدیم کرده است؛ بدون این که سخنی در معرفی آنها بگوید؛ اما بنا بر آنچه در یکی از مصاحبه‌هایش گفته است، این دو از عرب‌های ساکن اورشلیم بوده‌اند که فایرستون در سنین جوانی، پیش از آن که وارد دانشگاه شود، با آنان آشنا شده و اخلاق گرم آنان باعث تغییر نگاه فایرستون به مسلمانان شد؛^{۱۱} اتفاقی که در واقع، جهت‌گیری فایرستون را در تمام زندگی و از جمله در مطالعات دانشگاهی‌اش تحت تأثیر قرار داد.^{۱۲} شاید به همین دلیل است که او این کتاب را به آن دو برادر مسلمان عرب تقدیم کرده است. کتاب، شامل یک مقدمه، سه بخش اصلی (تاریخ اسلام، اصول عقیدتی اسلام و سبک زندگی اسلامی)، مشتمل بر ۲۷ فصل و یک خاتمه است. پس از آن، پی‌نوشت‌ها، یک ضمیمه در باره اصطلاحات مشترک یا مشابه در اسلام و یهودیت، یک واژه‌نامه، کتاب‌شناسی، نمایه عبارت‌های نقل شده از قرآن و کتاب مقدس و فهرست اعلام آمده است.

فایرستون، در مقدمه کتاب، به انگیزه‌ای که باعث نگارش این کتاب شده است اشاره

8. Children of Abraham: An Introduction to Judaism for Muslims. NY: Ktav, 2001.

۹. با عنوان «ذریه ابراهیم: مقدمه عن اليهودية للمسلمين» منتشره در سال ۲۰۰۵م، و در دسترس به صورت آنلاین در نشانی:

<http://www.altawasul.com/NR/rdonlyres/9052668D-41C6-4B91-8D57-16DD1BE5311C/0/dhariyatibrahim.pdf>

10. *Yahudiliği Anlamak (İbrahim'in / Avraam'ın Çocukları)*. İstanbul: Gözlem Gazetecilik Basın ve Yayın AŞ: 2004.

۱۱. برای دیدن متن کامل مصاحبه، رک: سایت مجله ریفورم جودایزم:

<http://reformjudaismmag.org/Articles/index.cfm?id=1199>

۱۲. فایرستون در مقدمه کتابش به این نکته تصریح می‌کند:

Firestone, *An introduction to Islam for Jews*, p. xi.

می‌کند. در این جا او تصریح می‌کند که در این کتاب به مسائلی می‌پردازد که ارتباط بیشتری با یهودیان دارد؛ برای مثال، شباهت‌های فراوان میان اسلام و یهودیت، با این که دو دین مجزا هستند و نیز شباهت‌های میان زبان‌های عبری و عربی. اما در همین جا او به یک نکته بسیار مهم هم توجه می‌دهد: این کتاب توسط یک شخص و نه گروهی از محققان، نوشته شده است. از این رو، تنها نماینده نگاه شخص فایرسون به اسلام است و هم چنین، نمی‌تواند روایت‌گر عقاید همه فریق مسلمان باشد. پس خواننده باید در کنار این کتاب، به منابع دیگر نیز مورد توجه کند.

آن گاه، وی برای آن که خواننده بداند کتاب چه کسی را می‌خواند، به معرفی خود می‌پردازد:

من یک یهودی بسیار مقید هستم که هم در دانشگاه درس خوانده‌ام و هم درجه ری‌دارم. حدود شش یا هفت سال در اسرائیل زندگی کرده‌ام و فرزندانم را هم در آمریکا و هم در اسرائیل به مدرسه‌های یهودی فرستاده‌ام. همه ما در خانه به عبری صحبت می‌کنیم و اکنون که در حال نگارش این کتاب هستم، در اورشلیم به سر می‌برم. علاوه بر کارهای علمی در باره اسلام و رابطه‌اش با یهودیت و مسیحیت و فرهنگ عربی پیشااسلامی، کتابی هم برای معرفی یهودیت به مسلمانان نوشته‌ام. من در خاندانی بزرگ شده‌ام که به شدت یهودی بودند؛ اما به حکمت‌ها و هنرهای دیگرانی که در خارج از چهارچوب خاص فرهنگی و دینی ما می‌زیسته‌اند، احترام می‌گذاشتند (p. x).

او سپس داستان سفرش به اسرائیل و آشنایی‌اش با عرب‌های اورشلیم را تعریف می‌کند (بدون این که به نام سعدی و اسماعیل ابوسنینه تصریح کند) و می‌گوید:

همان واقعه بود که باعث شد علایق من به سوی مطالعات یهودی، اسلامی و در نتیجه، دینی گرایش پیدا کند تا بتوانم راهی برای گفت و گوی مشترک میان اسلام و یهودیت بیابم.

در این جا او تصریح می‌کند که روی کردش به اسلام و از جمله در این کتاب، به تمامی، هم دلانه و به همان سان، (اگر ممکن باشد) واقع‌گرایانه است. او ترجیح می‌دهد به جای جدل، همدلی کند؛ زیرا فهمیده است که اسلام نه ترسناک است و نه تهدیدی برای دیگران. سپس در دفاع از روی کرد هم دلانه‌اش - که نمی‌تواند حالتی خنثی در مطالعه اسلام داشته

باشد - می گوید:

به نظر من، مطالعه صد در صد بی طرفانه یک دین ممکن نیست؛ زیرا ادیان آن قدر پیچیدگی و ابعاد مختلف دارند که در عمل، بر کار هر پژوهش‌گری تأثیر می‌گذارند. از این رو، من تصمیم گرفتم روی کرد هم‌دلانه را اتخاذ کنم و در این راه، با استفاده از رهنمود ربی هیلل،^{۱۳} بیشینه تلاش خود را می‌کنم تا چنان که یک مسلمان به اسلام می‌نگرد، آن را گزارش کنم (p. xii).

اوسپس به بررسی علل ایجاد نگاه‌های منفی در میان دین‌پژوهان نسبت به اسلام می‌پردازد و آن را ناشی از مقایسه‌های غلط و ناروا می‌داند؛ مثلاً مقایسه بدترین جنبه‌های اسلام با بهترین جنبه‌های یهودیت که طبعاً نتیجه مثبتی به بار نمی‌آورد. پس آنچه مهم است، مقایسه منصفانه است. فایرستون، در پایان مقدمه، در باره چگونگی استفاده‌اش از منابع اسلامی توضیحاتی می‌دهد؛ از جمله این که ترجمه آیات از خود او است که البته بی‌تأثیر از سه ترجمه محمد پیکتال، محمد اسد و چارلز کلری نبوده است. هم‌چنین، احادیث را خود ترجمه کرده است؛ اما ارجاع آنها به نسخه صحیح البخاری دوزبانه چاپ پاکستان است تا خواننده بتواند خود به مقابله بپردازد. در ادامه، با نگاهی اجمالی، مباحث مطرح شده در سه بخش اصلی این کتاب را مرور می‌کنیم.

بخش اول. گزارشی اجمالی از تاریخ اسلام

این بخش شامل نه فصل است که به ترتیب، به این موضوعات می‌پردازند: «چرایی نیاز به درآمدی بر اسلام اختصاصاً برای یهودیان»، «عرب‌ها و اسرائیلی‌ها»، «ریشه‌های پیشااسلامی»، «ظهور اسلام»، «محمد و یهودیان مدینه»، «مرگ پیامبر [ﷺ] و گسترش امت»، «فتوحات»، «سلسله‌های خلیفه‌ای»، «افول جهان اسلام».

چنان که مشخص است، بیشتر مباحث در این بخش، گزارش تاریخ اسلام از پیش از ظهور آن تا عصر حاضر است.

در فصل نخست، نویسنده با اشاره به شباهت‌های بسیار و برخی تفاوت‌ها میان دو دین اسلام و یهودیت و نیز با توجه به اطلاعات نادرستی که رسانه‌ها در باره اسلام می‌پراکنند، از ضرورت آشنایی یهودیان با اسلام سخن می‌گوید؛ اما تأکید می‌کند که این کتاب، درآمدی

۱۳. هیلل کبیراز سرشناس‌ترین عالمان یهود است که بسیاری از اقوالش در تلمود نقل شده است. جمله فوق در تلمود، پیرقی/اوت، ۲: ۵ از او نقل شده است: «ואל תדון את חברך עד שתגיע למקום».

یهودی بر اسلام نیست؛ هر چند نویسنده اش یهودی است؛ یعنی در پی ارائه تحلیلی یهودی بر اساس ارزش ها و مبانی یهودی نیست، بلکه در پی پررنگ کردن موادی از اسلام است که بیشتر می تواند مورد توجه یهودیان قرار گیرد (ص ۳).

فصل دوم کتاب، به سوابق روابط یهودی - عربی پیشااسلامی و ذکر عرب ها در تورات و ادبیات پساتوراتی اختصاص دارد.

فایرستون، در فصل سوم، به فضای عربستان پیش از اسلام می رود و گزارشی از وضعیت یهودیان و مسیحیان شبه جزیره در آن دوران و نیز وضعیت عرب های عصر جاهلی ارائه می دهد.

فصل چهارم گزارشی تاریخی از ظهور اسلام از مکه تا مدینه است. فایرستون، در آغاز این فصل، به معضل منابع تاریخی در قرن نخست هجری می پردازد و توضیح می دهد که این معضل خاص اسلام نیست و در یهودیت و مسیحیت نیز همین مشکل وجود دارد. بنا بر این، در باره آنچه در سال های آغازین این سه دین رخ داده، هیچ تاریخ دانی نمی تواند با قطعیت سخن بگوید؛ اما چون این کتاب «درآمدی بر اسلام» است، نویسنده بیشتر از «آنچه در حقیقت رخ داده»، به دنبال «چیزی است که مسلمانان معتقدند رخ داده» است و بنا بر این، در گزارش تاریخ اسلام به منابع تاریخی اسلام تکیه می کند (ص ۱۸). بنا بر این، گزارش او هم مثل کتاب های کلاسیک تاریخ اسلام، از آغاز آفرینش آدم شروع می شود تا به ظهور اسلام و قرون بعدی برسد.

فصل پنجم، به روابط میان پیامبر اسلام [ﷺ] و یهودیان اختصاص دارد و در آن، به تفصیل، جنگ های پیامبر [ﷺ] با آنان تشریح می شود.

فصل ششم، از صحنه حجة الوداع آغاز می شود و پس از رحلت پیامبر [ﷺ]، به ماجرای خلافت و معرفی خلفای چهارگانه می رسد.

سپس ماجرای فتوحات، در فصل هفتم، مطرح می شود که البته گزارش آن انطباق چندانی با گزارش های موجود در کتب تاریخی اسلام ندارد. در باره این تفاوت، در ادامه مقاله، به تفصیل، سخن خواهیم گفت.

فصل هشتم، در باره دو سلسله اموی و عباسی است و به جزاین ها از سلسله فاطمیان و امویان اسپانیا نیز سخن به میان می آید.

فایرستون، در فصل آخرین بخش، از حکومت های پسین تا عصر حاضر و چگونگی مواجهه مسلمانان با جهان مدرن و ظهور جریان های نوگرا و اصلاح طلب سخن می گوید.

بخش دوم. آموزه‌های اسلامی: از الهیات تا شریعت

بخش دوم، با عنوان «خدا، قرآن و فقه اسلامی»، شامل هشت فصل (فصول دهم تا هفدهم کتاب) با این عناوین است: «خدا»، «پنج آموزه یا ارکان ایمان»، «تکامل یک الهیات رسمی»، «قرآن»، «سنت تفسیری»، «ضبط نبوی»، «فقه اسلامی» و «کارکردهای شریعت».

در فصل اول این بخش - که فصل دهم کتاب محسوب می‌شود - فایرستون به معرفی «خدا» از دیدگاه قرآن می‌پردازد و به این منظور، سوره توحید را برای شرح و تفسیر انتخاب می‌کند. در انتهای فصل، گریزی هم به نظریات کلامی در باره اوصاف خداوند می‌زند.

فصل دوم، براساس یک روایت مشهور سنی در باره ارکان اسلام، به توضیح در باره پنج رکن: «باور به خدا»، «باور به فرشتگان»، «باور به وحی و انبیا»، «باور به روز جزا» و «باور به قضا و قدر» می‌پردازد.

فصل سوم این بخش، به روند شکل‌گیری محافل کلامی در عالم اسلام می‌پردازد و به طور جداگانه، در باره معتزله، اشاعره، فلسفه اسلامی و مباحث مرتبط بحث می‌کند.

فصل بعدی در باره قرآن است. موضوعات بحث شده در این فصل عبارت‌اند از: «آیات مکی و مدنی»، «ساختار قرآن»، «مشکل ناسازگاری ظاهری برخی آیات» و «قرآن در ارتباط با دیگر کتب آسمانی». فایرستون، در این فصل، تلاش می‌کند به خوبی جایگاه قدسی و به شدت والای قرآن را در نگاه مسلمانان به خوانندگان یهودی‌اش تفهیم کند.

او در فصل بعد، به مسأله ضرورت تفسیر قرآن و تاریخچه آن، از زمان تفاسیر متقدم تا تفاسیر مدرن قرآن در عصر حاضر می‌پردازد. در این قسمت، مقایسه‌های فایرستون میان سنت‌های تفسیری اسلام و یهودیت جالب توجه است.

فصل بعدی به سنت اسلامی اختصاص دارد که شامل حدیث و سیره نبوی می‌شود. فایرستون، به تفصیل، در باره این اصطلاحات توضیح می‌دهد و در پایان فصل، به تشریح جایگاه پیامبر ﷺ در اسلام و در زندگی عملی مسلمانان می‌پردازد.

فصل شانزدهم کتاب در باره فقه اسلامی است. فایرستون، در این فصل، به معرفی مبادی فقه اسلامی و دو شاخه اهل حدیث و اهل رأی در مذهب اهل سنت می‌پردازد. نویسنده، در پایان فصل، گریزی هم به سیستم قضایی در مجامع اسلامی می‌زند.

فصل آخرین بخش در باره جایگاه شریعت در زندگی عملی مسلمانان است. وی در آغاز این فصل، توضیح می‌دهد که از نظر مسلمانان، چون خداوند مبدأ شریعت و عین خیر است، پس شریعت نیز عین خوبی است؛ هر چند فقه که تلاش انسان برای دست‌یابی به آن

شریعت است، آینه تمام‌نمای آن نباشد. سپس به معرفی پنج حالت فقهی (و جوب ... حرمت) و مقایسه آن با نظایر یهودی‌اش می‌پردازد و ادامه فصل را به احکام خانواده در فقه اسلامی اختصاص می‌دهد.

بخش سوم، امت اسلام

بخش سوم، با عنوان «امت: اسلام در عمل»، شامل این ده فصل (فصول هیجدهم تا بیست و هفتم کتاب) است: «امت و خلافت»، «پنج رکن اسلام»، «جهاد، رکنی دیگر؟»، «دامنه عمل در میان مسلمانان»، «تصوف»، «شیعه»، «مسجد و روحانی»، «تقویم»، «چرخه زندگی یک مسلمان» و «آداب شخصی».

فصل اول این بخش - که هیجدهمین فصل کتاب است - درباره مفهوم امت و خلافت است. فایرستون، در این فصل، به تعریف این دو اصطلاح می‌پردازد و از آرزوی بعضی گروه‌های اسلامی برای تأسیس دوباره خلافت یک پارچه اسلامی سخن می‌گوید؛ آرزویی که جزئیاتش نزد گروه‌های مختلف، متفاوت است. در ادامه فصل، نویسنده، به طور جداگانه، از وضعیت گروه‌های مختلف غیرمسلمان تحت حاکمیت اسلام سخن می‌گوید.

فصل دوم، با عنوان «ارکان اسلام»، در باره پنج عنصر مهم در فقه اسلامی است: «شهادتین»، «نماز»، «زکات»، «روزه» و «حج».

فصل سوم این بخش، به موضوع بسیار مهم جهاد می‌پردازد که البته از موضوعاتی است که فایرستون در آن تخصص دارد و کتاب‌ها و مقالات بسیاری در باره آن نوشته است. او در آغاز فصل، به تبیین معنای لغوی و اصطلاحی جهاد - که بیشتر شامل خودسازی و جهاد با نفس می‌شود - می‌پردازد و توضیح می‌دهد که اگر برخی عالمان مسلمان جهاد را رکن ششم اسلام دانسته‌اند، بیشتر به این معنا نظر داشته‌اند.

فایرستون سپس به بحث در باره جهاد (به معنای جنگ مقدس) در قرآن و فقه اسلامی می‌پردازد و از موضع‌گیری‌های متفاوت و گاه متضاد در این موضوع گزارش می‌دهد و به طور خاص، نظر ابن رشد را تبیین می‌کند. در پایان فصل، بحثی در باره عملیات استشهادی و دیدگاه‌های مختلف در باره جواز آن آمده است. برخلاف انتظار، دیدگاه‌ها و یافته‌های مهم فایرستون در این زمینه - که در دیگر کتاب‌ها و مقالاتش آمده است - در این فصل چندان بازتاب نیافته است. شاید دلیل این امر وعده فایرستون برای معرفی اسلام تنها از نگاه خود مسلمانان باشد.

در فصل بعدی، فایرستون به وجوه افتراق در نحوه عمل به احکام اسلامی توسط گروه‌های مختلف مسلمان می‌پردازد و در ابتدا خاطرنشان می‌کند که چنین تفاوت‌هایی در همه ادیان، امری طبیعی و رایج است؛ اما در اسلام یک پارچگی همه گروه‌ها در عمل به برخی احکام، مانند نمازهای روزانه، آن را از ادیان دیگر متمایز می‌کند. مدعای فایرستون در این فصل، این است که در استنباط احکام فقهی، غیر از دو عنصر رسمی قرآن و سنت، یک عنصر غیر رسمی هم حضور دارد که همان عرف و سنن جامعه است. فایرستون این تمایز میان شریعت و عرف را با تمایز یهودی میان هالاخا و مینهاگ مقایسه می‌کند.

دو مصداقی که او برای بحث در این باره برگزیده، عبارت‌اند از: ختنه زنان (در برخی کشورهای آفریقایی) و غیرت خشونت‌آمیز (در برخی کشورهای خاورمیانه). فایرستون، در باره موضوع اول، به برخی مستندات طرفداران این عمل و نیز تأییدهای الازهر در دهه‌های گذشته اشاره می‌کند و می‌گوید گرایش جامعه امروز مسلمانان مخالفت با این عمل است. این فصل، با بحثی کوتاه در باره اسلام رسمی و اسلام عرفی پایان می‌یابد.

فصل نُه چندان بلند بعدی، در باره عرفان و تصوف اسلامی است که در آن، مباحثی حول مبادی و منابع عرفان اسلامی و نحله‌های مختلف آن بیان می‌شود. فایرستون در این فصل، ترجمه اییاتی از مثنوی معنوی مولوی را برای نمونه به خواننده عرضه می‌کند. این فصل، با معرفی برخی از اعمال رایج در محافل صوفیانه (از قبیل ذکر و سماع) به پایان می‌رسد.

در ادامه، فایرستون فصلی را به معرفی شیعه اختصاص می‌دهد که البته بدون آن که تصریح کند، در واقع، بیشتر معرفی شیعه امامیه است. او در آغاز، از اختلاف شیعیان با اهل سنت در موضوع خلافت پیامبر ﷺ و نگاه شیعیان به جایگاه امامان اهل بیت علیهم السلام سخن می‌گوید؛ اما خیلی زود، به بحث از دیگر وجوه افتراق شیعه و اهل سنت می‌رسد که شامل مباحثی چون خمس و متعه می‌شود. البته تصویر عریانی که فایرستون از متعه عرضه می‌کند و آن را تا حد فحشای قانونی فرو می‌کاهد، چه بسا، به مذاق بسیاری از شیعیان خوش نمی‌آید. وی هم چنین، در معرفی اماکن مقدس شیعیان مرتکب خطای فاحشی می‌شود و فاطمه معصومه علیها السلام را همسر امام رضا علیها السلام معرفی می‌کند (ص ۲۰۱).

مسجد و روحانی، عنوان فصلی کوتاه (فصل ۲۴) در کمتر از سه صفحه در باره این موضوع است. فصل بعدی در باره تقویم اسلامی است که فایرستون می‌کوشد آن را در مقایسه با تقویم مسیحی و به ویژه تقویم یهودی معرفی کند.

در فصل بعد، فایرستون سیر معمول زندگی یک مسلمان را، از لحظه تولد تا پس از مرگ، شرح می‌دهد. عناوین این فصل از این قرارند: «تولد، نام‌گذاری و ختنه»، «ازدواج و روابط جنسی»، «جلوگیری از آبستنی»، «سقط جنین»، «طلاق»، «ارث» و «مرگ، تدفین و مراسم عزاداری».

در این فصل هم فایرستون تلاش می‌کند بر پایه مشاهداتش و نیز با استناد به منابع اسلامی و نقل اقوال برخی عالمان مسلمان مسائل را تبیین کند؛ اما گاهی هم خودش (شاید برای نشان دادن چهره‌ای مدرن از اسلام) تفسیرهایی عجیب و غریب از آیات قرآن عرضه می‌کند؛ مانند کوشش تلویحی برای نشان دادن امکان برداشت‌هایی به نفع همجنس‌بازی از برخی آیات (ص ۲۱۴) و تفسیری فمینیستی از آیه نخست سوره تحریم (ص ۲۱۵).

در این جا فایرستون - که گویی بسیار نگران آن است که مخاطبانش اسلام را دینی واپس‌گرایانه تلقی کنند - گویا با نوعی ناخرسندی، اعلام می‌کند که در چنین کتابی ملزم است تنها به گزارش آرای اجماعی در امت اسلام اکتفا کند؛ هر چند گرایش‌های جدیدی هم در عالم اسلام در حال پیدایش است.

آخرین فصل کتاب مربوط به آداب شخصی است. نویسنده، در آغاز، درباره رژیم غذایی اسلامی سخن می‌گوید و بارها، به طور ویژه، بر جنبه‌های سهل‌گیرانه‌تر آن نسبت به شریعت یهودی انگشت می‌گذارد. دیگر موضوع طرح شده در این فصل، عفاف و حجاب است که باز هم فایرستون به ویژه آن را در مقایسه با احکام یهود در این زمینه بیان می‌کند.

فایرستون، در خاتمه کتاب، یک بار دیگر به بحث از سوء تفاهم‌های رایج میان یهودیان و مسلمانان نسبت به یکدیگر می‌پردازد و از تجربیات شخصی خودش در مواجهه با این گونه پیش‌داوری‌ها سخن می‌گوید. آن‌گاه، بهترین راه حل این مشکل را گفت و گو و کسب تجربه شخصی در باره طرف مقابل معرفی می‌کند؛ البته گفت و گو، نه برای تمسخر یا تغییر دین، بلکه برای فهم متقابل و شناخت. آن‌گاه، بسیاری از آیات قرآن را در تأیید این روی کرد به یاری می‌طلبد. سپس از فرهنگ یهودی آموزه «تیقون‌ها - عولام» (بهبود جهان) را به خدمت می‌گیرد تا همه مسلمانان و یهودیان را در یک سنگر مشترک برای رسیدن به یک هدف مقدس جهانی قرار دهد.

۲. تحلیل مطالب کتاب

۱-۲. روش شناسی

روش فایرستون در معرفی اسلام، روشی توصیفی، مبتنی بر منابع مکتوب اسلامی و مشاهدات میدانی است؛ هر چند گاه با تحلیل‌هایی شخصی هم همراه می‌شود؛ اما روش کلی او توصیفی است. این توصیف را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد؛ بخشی که مربوط به گزارش تاریخ اسلام و عقاید اسلامی است و بنا بر این، مبتنی بر متون کهن اسلامی است، و بخشی دیگر که مربوط به توصیف واقعیات موجود در امت اسلامی است. بخش دوم، بیشتر مبتنی بر مشاهدات شخصی و تجربیات نویسنده از برخورد با مسلمانان و جوامع اسلامی است.

برای به حقیقت پیوستن هدف فایرستون در این دو بخش، او باید به عربی کهن و عربی معاصر مسلط باشد. نشانه‌های بسیاری از چنین تسلطی در متن این کتاب به چشم می‌خورد. تسلط او بر عربی معاصر و ام‌دار آمد و شد بسیار او با مسلمانان و سفرهای بسیارش به مصر و برخی دیگر از کشورهای اسلامی است که به او این امکان را داده است که به اطلاعات دقیق و جزئیات ناپیدا از زندگی شخصی و اجتماعی مسلمانان دست یابد. در کنار این، او در بهره‌وری مستقیم از قرآن و دیگر منابع اسلامی، اعم از تفسیری، روایی، تاریخی و... هم سراسر توانا است.

استناد به آیات قرآن در کتاب فایرستون چشم‌گیر است و این را می‌توان از مقایسه میان نمایه آیات قرآن و عبارات‌های کتاب مقدس در پایان کتاب دریافت. فایرستون برای گزارش تاریخ اسلام به سراغ سیره ابن هشام می‌رود و تصریح می‌کند که ترجمه انگلیسی آلفرد گویلام از آن را نمی‌پسندد. از این رو، هر جا نیاز به نقل مستقیم هم باشد، ترجمه خود را می‌آورد (ص ۲۴۱).

جالب است که او در ترجمه عبارات، بسیار دقیق و حساس است و حتی استفاده از ترجمه‌های دیگران را برای خود روا نمی‌داند. از این رو است که کمابیش همه آیات و روایات را با ترجمه خود آورده است؛ طبیعی است که روی کرد اصلی فایرستون بر این ترجمه‌ها نیز سایه افکنده است. برای مثال او در ترجمه آیه هفتم سوره ضحی (وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى) از معادلی استفاده کرده است که با آنچه بسیاری از مترجمان دیگر آورده‌اند، متفاوت است. او «ضالاً» را در این آیه drifting (سرگشته) ترجمه کرده است (ص ۲۴) که نسبت به معادل‌های

دیگری چون «گمراه» (lost, astray, misguided) و «سرگردان» (wandering) بار منفی کمتری دارد.

تذکر فایرستون در باره سوء تعبیر برخی از «تسبیح» یا «سبحه» به «worry beads» نیز جالب توجه است (ص ۸۱)؛ چون «وری بیدز» اگر چه به ظاهر شبیه تسبیح است، اما کارکرد دینی ندارد و تنها برای گذران وقت است. هم چنین، در صفحه ۱۵۱ توضیح کوتاهی در باره چرایی ترجمه کافر به unbeliever، به جای infidel ارائه می کند که حاکی از دقت او در ترجمه است. البته گاهی در ترجمه او خطاهای کوچکی هم به چشم می خورد؛ به طور مثال، او در جایی که از موضوع انتحار در اسلام سخن می گوید، عبارت «تحامل علی سیفه فقتل نفسه» (بخشی از یک روایت در صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۲۶ و ج ۵، ص ۷۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۴) را چنین ترجمه کرده است: and then falls on his sword. خطای این ترجمه، آوردن فعل لازم به جای فعل متعدی است.

گذشته از قرآن و سیره، برخی دیگر از آثار کهن اسلامی نیز مرجع فایرستون هستند که شاخص ترین شان صحاح سته اهل سنت است. او هم چنین، از برخی آثار عالمان معاصر مسلمان، چون یوسف قرضاوی، و روشن فکرانی چون فضل الرحمن و فرید اسحاق برای گزارش نمونه هایی از آرای عالمان مسلمان بهره می برد.

در کنار این ها، بسیاری از آثاری که غربیان در باره اسلام و قرآن پدید آورده اند نیز محل مراجعه فایرستون برای گزارش تاریخ اسلام است. او از این یافته ها برای تکمیل گزارش هایش در باره برخی مسائل مبهم کمک می گیرد؛ برای مثال، هنگامی که در حال ارائه گزارش از یهودیان ساکن در شبه جزیره در عصر ظهور اسلام است، می گوید:

قرآن که کهن ترین متن اسلامی است، اطلاعاتی در باره آنها می دهد که از نگاه یهودیان امروز غلط به نظر می رسد؛ مثل این که یهودیان عزرا را پسر خدا می دانسته اند؛ اما به تازگی برخی محققان یادآور شده اند که در کتاب های کهن یهودی به نام های کتاب چهارم عزرا (۹: ۱۴، ۵۰) - که با عنوان کتاب دوم اسد راس نیز معروف بوده - و کتاب دوم حنوخ (۱۱: ۲۲)، جایگاهی نزدیک به الوهیت یا ملائکه برای عزرا و ادريس قایل بوده اند (ص ۱۱).^{۱۴}

۱۴. از این دست اطلاعات مفید در تفسیر مهم ترین آیات مرتبط با یهودیت، از جمله آیه «و قالت الیهود ید الله مغلوله»، در کتاب دیگری، یعنی معرفی یهودیت به مسلمانان نیز بسیار به چشم می خورد.

اما گاهی مرور شتابزده فایرستون بر بعضی منابع، راه را برای انتقاد از او باز گذاشته است؛ برای مثال، در ماجرای قتل عمر می گوید:

قاتل او یک برده مسیحی بود که بر سر مشکلات شخصی او را کشت؛ اما برخی مورخان جدید می گویند: قتل عمر توطئه ای بود که توسط برخی اصحاب نزدیک پیامبر [ﷺ]، از جمله علی، طراحی شده بود (ص ۴۷).

فایرستون اشاره ای به قایل این قول - که گویا کائتانی است - نمی کند. هم چنین، اشاره ای به مخالفان این قول، - که بطلان آن را نشان داده اند (مثل لایو ویدا و مادلونگ؛ رک: *The Encyclopedia of Islam*, v.10, p.820) - ندارد. پس بهتر بود یا اشاره ای به این دیدگاه ضعیف - که در میان اهل سنت هم طرفداری ندارد - نمی کرد، یا متعرض نقدهای آن نیز می شد. این نقل بی نشانی و گذرا، جز ایجاد نگاهی غیر واقعی ثمری ندارد. برخی ناگفته های دیگر در باب روش فایرستون، مانند توجه به بافت تاریخی را در ادامه مقاله و به مناسبت، ذیل تحلیل روی کرد فایرستون خواهم آورد.

۲-۲. روی کرد فایرستون

چنان که گذشت، فایرستون خود در مقدمه، روی کردش را در این کتاب، هم دلانه معرفی کرده است. این روی کرد را می توان در جای جای کتاب، به وضوح، مشاهده کرد. او به راستی، به مثابه مشاهده گری هم دل و هم راه، به گزارش تاریخ اسلام، احکام اسلامی و سپس سبک زندگی اسلامی می پردازد. این روی کرد با نمودهای مختلفی در کتاب ظاهر شده اند که در ادامه می کوشم، پیش از ورود به نقد این روی کرد، مثال هایی از هر کدام از این نمودها را پیش رو بگذارم.

۲-۲-۱. در نظر گرفتن جنبه های مثبت قضایا

فایرستون، در بسیاری موارد، قضایایی را که در نگاه نخست، جنبه های منفی بارزی دارند، با دیدی بسیار مثبت می نگرد؛ برای مثال، هنگامی که داستان مسموم شدن پیامبر [ﷺ] به وسیله یک زن یهودی را از منابع اسلامی نقل می کند، می گوید:

... بنا بر این روایت، یک یهودی مسؤول مرگ پیامبر [ﷺ] شناخته می شود. البته این اتهام تازه ای نبود؛ چنان که یهودیان قرن ها از اتهام قتل عیسی رنج می بردند ... پس برای مسلمانان نیز آسان بود که یهودیان را برای قتل آخرین پیامبر خدا [ﷺ] سرزنش کنند و دلیلی برای کشتار هولناک یهودیان بجویند. با

این حال، هیچ گاه دیده نشده که از این اتهام برای بدرفتاری با یهودیان بهره برده شود (ص ۴۱).

شاید هر یهودی دیگری این واقعه را از این دید تحلیل کند که زینب یهودی، در واقع، چون محنت دردناکی را تحمل می کرده، دست به چنین کاری زده و این، حاکی از ظلم پیامبر ﷺ به یهودیان است؛ اما فایرستون نه تنها چنین نگاهی به ماجرا ندارد، بلکه می کوشد از همین روایت هم به نفع اهداف صلح جویانه اش بهره ببرد؛ ضمن این که لحن فایرستون در بیان این داستان به گونه ای است که گویا این روایت چندان معتبر نیست، و اگر هم باشد، نمی توان مرگ پیامبر ﷺ را ناشی از سمی دانست که چند سال پیش تریه او خورنده شده است.^{۱۵}

نمونه دیگری از این طرز نگاه فایرستون، مربوط به گزارش وی از فتوحات مسلمانان در زمان خلیفه دوم است. در حالی که بسیاری از منتقدان اسلام، آن فتوحات را دست مایه انتقاد از اسلام قرار داده اند، فایرستون ترجیح می دهد در باره آن چنین سخن بگوید:

به دلایلی چند، عمر شخصیتی جالب توجه است. زهد و قدرت، از او شخصیتی مسیحاگونه ساخته بود. او سلطه مسیحیان بر اورشلیم را پایان داد و پس از قرن ها، از زمان برکوخبا در قرن دوم میلادی، باز اجازه ورود رسمی یهودیان به آنجا را صادر کرد... در زمان او بود که حکومت، قوانینی برای بهره مندی مردمان سرزمین های فتح شده از حقوق قانونی و حفاظت از اموال و جان هایشان و حق انجام اعمال مذهبی، بدون اغتشاش و آشوب، وضع کرد... (ص ۴۷).

به نظر می رسد فایرستون در این بخش ها در پی آن است که به جای ارائه تصویری خشن و خون آلود از فتوحات صدر اسلام، تصویری حق مدار از آن ارائه کند که به ویژه برای خواننده یهودی خوشایند باشد.

هم چنین، جایی که فایرستون آیات نخست سوره نساء را نقل و ترجمه می کند، ممکن است به نظر برسد که او می خواهد مسأله چند همسری در این آیات را دست مایه انتقاد از قرآن قرار دهد؛ اما واقعیت، عکس این است. فایرستون این بخش از آیات را بسیار حایز اهمیت می یابد. آنچه برای او مهم است، کوبیدن اسلام به بهانه جواز چند همسری نیست؛

۱۵. گفتنی است لحن فایرستون در نقل این ماجرا کمی ایهام دارد و داستان را به گونه ای روایت می کند که خواننده می پندارد که زینب بنت الحارث همسریا کنیز پیامبر ﷺ بوده است (ص ۴۰).

بلکه قصد او تبیین چرایی این تشریح، و مقایسه آن با تشریحی مشابه در یهودیت است. وی ابتدا توضیح می‌دهد که شرایط خاص حاکم بر عربستان پیشااسلامی باعث شده بود که جمعیت مردان کم شود و زنان در جامعه مردسالاران زمان از دو جهت آسیب‌پذیر شوند: یکی ناتوانی در تأمین جهیزیه برای دختران، و دیگری کم شدن شانس زنان برای ازدواج در پی کاهش جمعیت مردان. قرآن در این آیات سفارش می‌کند کسانی که می‌توانند مساوات را در همسرداری رعایت کنند، چند زن بستانند؛ و گرنه به یک زن اکتفا کنند.

فایرستون سپس یادآوری می‌کند که تورات نیز چند همسری را منع نکرده است و در واقع چند همسری میان آبای یهودی معمول بوده است. حکم تک همسری در یهودیت معاصر مبتنی بر حکمی ربیک^{۱۶} است، نه توراتی. در قرن دهم میلادی ربی گرشوم بن یهودای اهل ماینتس (واقع در آلمان امروزی) تحت فشار رهبران مسیحی آن منطقه، حکم کرد که یهودیان اشکنازی تا هزار سال حق گرفتن بیش از یک زن نداشته باشند. مدت آن حکم در سال ۲۰۰۴ م، منقضی شد؛ با این حال، تأثیر آن هم چنان باقی است (ص ۱۰۴).

مسئله مهم دیگر، ارث زنان است. قرآن ارث زنان را سراسر در عرض ارث مردان مطرح می‌کند؛ گرچه در آیه یازدهم اشاره می‌کند که ارث زنان نصف ارث مردان است، اما به هر روی، در همان زمان که مردان ارث می‌برند، زنان نیز حقی دارند؛ در حالی که در تورات، زنان با وجود مردان، حق ارث ندارند (رک: اعداد، فصل ۲۷). پس این توجه قرآن به زنان، نشان‌گر نوعی پیشرفت حقوق زنان در اسلام نسبت به یهودیت است (ص ۱۰۴).

به این ترتیب، فایرستون از آیاتی که بیشتر برای تبلیغ ضد اسلام استفاده می‌شوند، بهره‌ای عالمانه و منطقی برده است تا هم فضای نزول چنین آیاتی را ترسیم کند و هم این آیات را در مقایسه با نظایر یهودی‌شان، هم سطح یا بالاتر نشان دهد.

گفتنی است با وجود همه تلاش‌های هم‌دلانه فایرستون در همین کتاب، گه‌گاه موقعیت‌های خوبی برای مثبت‌نگری به قضایا آسان از دست رفته است؛ برای مثال، در بخشی که فایرستون «ایمان به پیامبران پیشین و کتاب‌هایشان» را رکن سوم از ارکان ایمانی مسلمانان معرفی می‌کند، فرصتی طلایی برای ایجاد هم‌دلی میان یهودیان و مسلمانان فراهم است. این بخش یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین بخش‌های کتاب است. فایرستون

۱۶. «ربیک» یا «ربینانی» (rabbinic) یعنی منسوب به ربی (عالم یهودی). منظور از احکام ربیک احکامی است که در تورات نیامده است؛ بلکه عالمان یهودی آن را بر اساس اصول استنباط خودشان وضع کرده‌اند.

خود به این اهمیت واقف است و حتی بدان تصریح می‌کند. در این جا او می‌تواند نهایت بهره‌برداری را برای ایجاد نگاهی مثبت به مسلمانان در میان یهودیان داشته باشد. او تأکید می‌کند که قرآن از مسلمانان می‌خواهد که به پیامبران پیشین و کتاب‌هایشان (از جمله موسی و تورات) ایمان داشته باشند، اما مسلمانان نیز انتظار واکنشی مثبت در مقابل این حرمت‌گذاری دارند؛ در حالی که یهودیان، نه اسلام و نه پیامبران علیهم‌السلام را به رسمیت نمی‌شناسند.

در ادامه این بحث، فایرستون به جای آن که به دنبال راهی برای ایجاد هم‌دلی باشد، ناگاه، به سراغ آیاتی از قرآن می‌رود که موهم تحریف تورات است و آنها را واکنش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اتهامات یهودیان معرفی می‌کند. سپس می‌گوید:

از این آیات به خوبی بوی عصبانیت از منتقدان یهودی استشمام می‌شود. در دنیای امروز - که تساهل و تسامح و پلورالیزم ارزش شناخته می‌شود - چنین سبکی در پاسخ‌گویی، زیبا به نظر نمی‌رسد؛ اما به هر روی، وجود چنین عباراتی در کتب مقدس هر سه دین حقیقتی انکارناشدنی است (ص ۸۸).

البته فایرستون، در پانوشت، به نمونه‌هایی از اتهام‌زنی عهدین به ادیان پیش از خودشان ارجاع می‌دهد. در واقع، آغاز این بخش زیبا، و پایانش غیراستادانه است. تأکید فایرستون بر ایمان مسلمانان به کتب پیشین می‌تواند زمینه‌ساز اعتماد و گفت و گو شود، اما این برداشت او از آیات قرآن - که یهودیان کتب مقدسشان را تحریف کرده‌اند - موجب ایجاد نوعی بدبینی به قرآن شده است.

از این رو، فایرستون برای دفاع از قرآن ناچار می‌شود به سبک کتب مقدس پیشین استناد کند. در این جا می‌توان بر فایرستون خرده گرفت که با وجود شناختی که از یهودیان لاجوج عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داریم - که پیوسته با بازی با کلمات، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به سخره می‌گرفتند - می‌توان دریافت که این آیات از تحریف تورات سخن نمی‌گوید، بلکه از عادات زشت یهودیان در بدخوانی کلمات خدا (چه قرآن و چه تورات) سخن می‌گوید که نمونه آن را خود فایرستون در مقاله «شکست راهبرد یهودیان در تمسخر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» (در باره آیه «قالوا سمعنا و عصینا») برنموده است.^{۱۷}

به نظر می‌رسد در تمام قرآن تیغ نقد متوجه یهودیان شبه جزیره در عصر نزول است و نه

۱۷. در ادامه، مروری گذرا بر آن مقاله خواهیم داشت.

دین یهودیت یا تورات. با توجه به رفتارهایی که از ایشان در تاریخ گزارش شده است، چنین نقدی منطقی به نظر می‌رسد. سهل‌گیری قرآن در برخی احکام نسبت به تورات نیز امری طبیعی است؛ چنان که بسیاری از عالمان تلمودی نیز تصریح کرده‌اند که قوم برگزیده (یهود) باید احکام سخت‌گیرانه‌تری داشته باشند. به نظر می‌رسد که اگر فایرستون بحث را با این نگاه دنبال می‌کرد، بیشتر می‌توانست بر مخاطب یهودی خویش تأثیر مثبت برجای بگذارد.

۲-۲-۲. ترسیم تابلوهایی زیبا از اسلام

فایرستون به دنبال روی کرد هم‌دلانه‌اش، جا به جا تصاویری به واقع زیبا از اسلام، پیش چشم مخاطب یهودی می‌نهد؛ از جمله وقتی به «معنای قرآن در زندگی مسلمانان» می‌رسد، تصویری بسیار زیبا از جایگاه قرآن در کشورهای اسلامی ترسیم می‌کند تا نشان دهد که مسلمانان چقدر در تکریم و بزرگداشت قرآن کوشا هستند. او با این که این تصویر را بیشتر از فضای مصر برگرفته و با تمرکز بر آن، بسیار برجسته‌اش کرده، آن را به کل کشورهای اسلامی تعمیم می‌دهد.

او پس از تشریح مقام حافظان و قاریان و تأثیری که قرائت قرآن در جسم و جان مسلمانان برجای می‌گذارد، می‌گوید:

حتی مسیحیان قبطی مصر نیز از تأثیر معنوی قرآن، وقتی که تلاوت می‌شود، سخن می‌گویند. یهودیان نیز قرائت زیبای تورات را دوست می‌دارند؛ اما این به پای تحسین‌های مسلمانان از قرائت قرآن نمی‌رسد (ص ۱۲۱).

این جمله نیز در باره تشکیل صف‌های نماز جالب توجه است:

مردم برای نماز به صف می‌ایستند؛ بدون این که تفاوتی از لحاظ سطح اقتصادی و اجتماعی میانشان باشد؛ شانه به شانه با کسانی که حتی نمی‌شناسندشان. حتی اگر دو نفر با هم نماز بخوانند، یکی از آن دو امامت را به عهده می‌گیرد (ص ۱۶۲).

البته این تصویرسازی‌های هنرمندانه - که در سراسر کتاب خودنمایی می‌کنند - در برخی بخش‌های مهم کتاب، از جمله ذیل عنوان «جایگاه محمد در اسلام»، آن گونه که باید و شاید، دیده نمی‌شوند.

۲-۲-۳. توجه به عنصر بافت در مطالعات دینی

یکی از ویژگی‌های روشی فایرستون در مطالعات اسلامی این است که همواره مسائل را در بافت تاریخی و فرهنگی شان تصویر و بررسی می‌کند. همین، باعث برطرف شدن بسیاری از سوء تفاهمات و حل بسیاری از مشکلات می‌شود؛ برای مثال، او فصل‌های مقدماتی کتابش را به ترسیم فضای عربستان پیش از ظهور اسلام اختصاص می‌دهد تا خواننده به گونه‌ای در آن فضا قرار گیرد که وقتی به وقایع صدر اسلام می‌رسد، آنها را در شرایط تاریخی شان در نظر بگیرد و به مقایسه آن رویدادها با فضای حاکم بر جهان امروز نپردازد. به این وسیله، فایرستون صورت مسأله را در بسیاری از شباهت مطرح در باره اسلام به کلی پاک می‌کند. با این روش، دیگر نیازی نیست که او به توجیه تک‌تک وقایع بپردازد؛ زیرا خواننده، خود به خود به این احساس دست می‌یابد که آنچه در آن فضای فرهنگی و تاریخی رخ داده، متناسب با همان موقعیت، مناسب‌ترین حالت ممکن بوده است و انتظاری فراتر از این، غیر واقع‌بینانه است.

علاوه بر این، فایرستون با ایجاد نوعی تضاد میان دو فضای پیشااسلامی و پسااسلامی می‌کوشد یک حس مثبت نسبت به ظهور اسلام ایجاد کند؛ زیرا عربستان پیش از اسلام را غرق در تاریکی، جهالت، بی‌اخلاقی و گمراهی تصویر می‌کند؛ اما با ظهور اسلام، به عنوان دینی توحیدی، همه چیز دگرگون می‌شود؛ گرچه اسلام خود در همان فضا رشد کرده و از بسیاری از مؤلفه‌های فرهنگی آن عصر به طور طبیعی بهره برده است که شاید در جهان امروز دوران‌ش گذشته باشد. نمود بارز این تصویرسازی را در فصل سوم کتاب می‌بینیم.

در گزارش وضعیت مسلمانان در اوایل هجرت به مدینه - که با مشکلات اقتصادی درگیر بودند و از این رو، تصمیم گرفتند به کاروان تجاری قریش حمله کنند - به نظر می‌رسد جلب توجه خواننده به کل شرایط حاکم بر آن موقعیت، در مجموع، تصویری پذیرفتنی از آن اقدام برای خواننده غربی عرضه می‌کند (ص ۲۸ - ۲۹).

هم چنین، در بحث فتوحات، هنگامی که سخن از امپریالیسم فرهنگی و اجبار غیر مستقیم مردم به تغییر کیش به میان می‌آید، فایرستون از این راه وارد می‌شود:

اگرچه به نظر می‌رسد موارد تغییر کیش مردم با توسل به خشونت یا تهدید بسیار کم بوده است، کسانی که نسبت به امپریالیسم فرهنگی حساس‌اند، معتقدند همین که برای موقعیت‌های معتبر نیاز به تغییر کیش بوده است، نوعی از تغییر کیش اجباری است. مسلمانان همواره حساسیتی در قبال چنین مسائلی ندارند؛

چنان که استعمارگران اروپایی، رومیان، یونانیان و دیگر قدرت‌های فرهنگی به نقش خودشان در امپریالیسم فرهنگی بی توجه‌اند (ص ۵۸).

یعنی اگر منتقدان خود را در آن بافت قرار دهند، همه این انتقادات برطرف خواهد شد. البته او در ادامه بحث، با استناد به تحقیق دیوید واسرتاین، اصل تغییر کیش را، دست کم در باره یهودیان، منتفی می‌داند و می‌گوید:

جمعیت یهودیان در سرزمین‌های اسلامی از زمان فتوحات تا کنون تغییری نکرده است (ص ۵۹).

با همه این‌ها گاهی نگرش‌ها و گرایش‌های شخصی فایرستون، خود او را هم از بافت متن دور می‌کند؛ برای مثال، او در آغاز فصل پنجم، با استناد به گزارشی در سیره ابن اسحاق می‌گوید:

طبق برخی منابع کهن اسلامی، یهودیان ناخواسته برخی عرب‌ها را به سوی اسلام سوق دادند. بنا بر سیره ابن اسحاق، قدیمی‌ترین و معتبرترین سیره پیامبر [ﷺ]: ... عرب‌ها پیوسته به یهودیان حمله می‌کردند و آنان در مقابل، می‌گفتند: به زودی پیامبری برانگیخته می‌شود و ما به کمک او بر شما پیروز می‌شویم. وقتی عرب‌ها خبر رسالت پیامبر [ﷺ] را شنیدند، گفتند: این همان پیامبری است که یهودیان ما را از او می‌ترساندند. بیایید پیش از آن که یهودیان به او پیوندند، ما به او بگرویم (ص ۳۴).

این روایت از عاصم بن عمر بن قتاده، سه بار در *سیره ابن هشام* (ج ۱، ص ۲۱۱، ۴۲۹، ۵۴۱) آمده است. در باره نقش یهودیان در اسلام آوردن آنان، روایت نخست می‌گوید:

إن مما دعانا إلى الإسلام، مع رحمة الله تعالى وهداه لنا، لما كنا نسمع من رجال يهود...

در روایت دوم - که فایرستون ترجمه آزاد آن را آورده است - می‌خوانیم:

... قال: وكان مما صنع الله بهم في الإسلام، أن يهود كانوا معهم في بلادهم...

فایرستون، اما از این روایات چنین برداشت می‌کند که یهودیان در واقع نمی‌خواستند، اما در عمل، اعراب را به اسلام سوق داده‌اند.

استفاده‌ای را که فایرستون از این روایت کرده، نمی‌توان از قبیل غرض‌ورزی در گزارش یا ترجمه متن تاریخی دانست؛ اما به وضوح، او از زاویه‌ای یهودی به این روایت نگریسته است.

این روایت، در فضای اسلامی به این معنا است که یهودیان با آن که خودشان پیشاپیش از ظهور پیامبر اسلام ﷺ خبر داشتند و آن را به دیگران نیز اعلام کرده بودند، در نهایت، از پذیرفتن رسالت پیامبر اسلام ﷺ سرباز زدند و دیگران توانستند در هدایت برایشان سبقت بگیرند؛ چنان که در متن روایت اول و سوم نیز به این مسأله تصریح شده است:

... فبادرناهم إليه، فآمنا به، و كفروا به، ففينا و ففيم نزل هؤلاء الآيات من البقرة: وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ، وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا، فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ، فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.

این نگاه در بافت تاریخی اسلام منطقی تر به نظر می‌رسد؛ اما فایرستون متن را از آن بافت تاریخی بیرون می‌کشد و چون یهودیان، پیامبر اسلام ﷺ را به راستی پیامبر نمی‌دانند. او این روایت را به گونه‌ای گزارش می‌کند که گویی یهودیان آن روز به دروغ می‌گفته‌اند: به زودی پیامبری ظهور می‌کند و همین دروغشان باعث شد که «ناخواسته» عرب‌ها را مسلمان کنند! فایرستون در کتاب دیگرش، برای معرفی یهودیت به مسلمانان، همین نگاه را با اندکی تعدیل بیان می‌کند. او در آن جا یهودیان را منتظر یک منجی موعود (ماشیح) فرض می‌کند که چون ویژگی‌های ذکر شده برای آن منجی را در وجود پیامبر اسلام ﷺ ندیدند، از او تبعیت نکردند؛ اما بشارت‌های پیشین‌شان منجر به ایجاد زمینه برای گرایش عرب‌های بت‌پرست به پیامبر اسلام ﷺ شد.

پرهیز از مطلق‌نگری

آنچه نمود بارزی در روی کرد صلح‌جویانه فایرستون دارد و می‌توان آن را ذیل توجه به بافت تاریخی مطرح کرد، تلاش‌های او برای تصویر فضا به گونه‌ای است که نگاه خواننده یهودی را نسبت به اسلام، تعدیل و ترمیم کند. روشی که در این راه کمک شایانی به او می‌کند، پرهیز او از مطلق‌نگری است. از این رو، وی همواره در یک فضای مقایسه‌ای و نسبی بحث خویش را به پیش می‌برد تا خواننده را از قضاوت‌های منفی دور کند؛ برای مثال، در معرفی قوم عرب از نگاه تورات، خود می‌داند که نمی‌توان دشمنی تورات را با اقوام عرب پنهان کرد. از این رو، در پایان بحث خود می‌گوید:

یهودیان همواره در معرض تهاجم اقوام دیگری بودند که کمبود منابع، آنها را به کوچ از سرزمین‌شان وامی‌داشت. خود یهودیان نیز همواره در نزاع و اختلاف بودند (چنان که کتاب‌های داوران و ساموئیل و پادشاهان گواهی می‌دهد) و حکومت

داوود و سلیمان [علیهم السلام] دو نسل بیشتر دوام نیاورد. از این رو، یهودیان نسبت به همه اقوام بیگانه نگاهی توأم با بدگمانی داشتند (ص ۷).

آن گاه، فایرستون با اشاره به سوابق برخوردهای میان عرب‌ها و بنی اسرائیل نتیجه می‌گیرد که پس نگاه عهد قدیم به قوم عرب، در مقایسه با اقوام دیگر، چندان هم منفی نیست (ص ۸).

گاهی فایرستون برای دفاع از اسلام، دست به مقایسه میان موارد مشابه در دودین اسلام و یهودیت می‌زند؛ برای مثال، پس از اشاره به ماجرای کشتار یهودیان توسط پیامبر ﷺ می‌گوید:

محققان غربی و غیرمسلمان، قتل عام مردان یهودی بنی قریظه را رفتاری وحشیانه می‌دانند که زبیده یک رهبر دینی نیست؛ اما مسلمانان می‌گویند این سرنوشت بر اساس حکمیتی که مورد قبول دو طرف بود، برای یهودیان رخ داد و با توجه به خیانت‌ها و حيله‌هایی که آنان بر ضد مسلمانان و برخلاف عهدنامه مدینه داشتند، چنین کیفری برایشان غیر منطقی نیست. خواننده، به طور طبیعی، قضاوت خود را خواهد داشت؛ اما یهودیان باید کشتار دشمنان اسرائیل به دست شاهان و حاکمانی که داستانشان در تورات ذکر شده، در ذهن بیاورند [در این جا فایرستون خواننده را به بخش‌هایی از تورات، از جمله پیدایش ۳۴: ۱، و ساموئیل ۱۸: ۷، ۱۷ - ۲۷ و ... ارجاع می‌دهد که در پاره کشتار مکارانه و بی‌رحمانه غیر یهودیان به دست فرزندان یعقوب و خود داوود است]. به هر حال، در هر دو مورد، ما باید جوامعی را در نظر بگیریم که معیارها و ضوابطشان به کلی متفاوت از معیارها و ضوابط جوامع ما بوده است (ص ۳۸).

این یادآوری در این جا، به ویژه از جانب یک یهودی، بسیار بجای و مؤثر است؛ زیرا نمونه‌های توراتی‌ای که فایرستون به آنها ارجاع می‌دهد، بسیار فجیع‌تر از سرگذشتی است که برای یهودیان بنی قریظه اتفاق افتاده است و با این یادآوری، یهودی منتقد لاجرم ساکت خواهد شد. با این روش، راه برای گفت و گوی یهودی - اسلامی نیز باز می‌شود؛ زیرا هر دو طرف خشونت‌های رخ داده در گذشته‌ها را به پای فرهنگ حاکم بر آن جوامع می‌گذارند و راه را برای صلح و دوستی در عصر حاضر باز می‌بینند.

۲-۲-۰۴. بهره‌وری از عناصر یهودی در گزارش اسلام برای یهودیان

آنچه در واقع، کتاب فایرستون را از کتاب‌های دیگری که در معرفی اسلام نوشته شده است، متمایز می‌کند، توجه دائمی او به چگونگی استفاده از عناصر یهودی در این کتاب است. فایرستون خود یک یهودی مقید است و پیش از آن که در دانشگاه به مطالعات اسلامی بپردازد، در رشته مطالعات یهودی فارغ‌التحصیل شده و به مقام ربی دست یافته است. بنا براین، طبیعی است که در گزارش اسلام، به ویژه اکنون که مخاطبان کتاب یهودی‌اند، با همین عینک به اسلام می‌نگرد. این حاکی از حداکثر تلاش وی برای ایجاد حس همدلی در خواننده یهودی است؛ چراکه اشاره دائم به عناصر آشنایی چون تورات، تلمود، اصطلاحات نظیر عبری - عربی، عناصر مشترک یا مشابه میان یهودیت و اسلام، و... نه تنها مانع از خستگی و بی‌علاقگی مخاطب یهودی در پیگیری مباحث می‌شود، بلکه او را هر چه بیشتر، شیفته دانستن بیشتر می‌کند. از این رو است که فایرستون در آغاز کتاب به روابط میان اسرائیلیان و عرب‌ها در عصر باستان می‌پردازد و برای معرفی اقوام عرب پیش از اسلام به سراغ تورات و تلمود می‌رود.

هم چنین، تأکید بسیار پررنگ فایرستون، در جای جای کتاب، بر عنصر یگانه پرستی در اسلام و تأثیر آن بر نگاه اسلام به اخلاق را شاید بتوان ناظر به اهمیت فوق‌العاده یگانه پرستی در یهودیت دانست. فایرستون به این وسیله در پی ایجاد نوعی همدلی است. در جایی او می‌گوید:

خود قرآن چندگانه پرستی را به شرارت و بی‌اخلاقی پیوند می‌زند، و یگانه پرستی را ملازم اخلاق و درستی می‌داند. یگانه خدای آسمان‌ها و زمین، خود درست‌کار است و از این رو، طالب فعل اخلاقی است. پس کسی هم که اخلاقی است، باید به خدای واحد برسد. بنا براین، اسلام خیلی پیش از آن که اصلاح‌طلبان یهودی در غرب به این نتیجه برسند، یک مدل قدرتمند از یگانه پرستی اخلاقی عرضه کرده است؛ چنان که در آیات ۲۳ تا ۳۹ سوره اسراء، پس از فرمان به یکتاپرستی، مجموعه‌ای از اوامر اخلاقی صادر می‌کند (ص ۱۴).

فایرستون در این جا ترجمه برخی از آن فرمان‌های اخلاقی را می‌آورد. او سپس، در یک کادر رنگی (جدا از متن کتاب)، زیر عنوان «یکتایی خداوند» می‌نویسد:

یکی از مشهورترین و دوست داشتنی‌ترین سوره‌های قرآن، ساکنان چندگانه پرست مکه را با ریتمی زیبا و مسجع - که متأسفانه به ترجمه در نمی‌آید - چنین

موعظه می‌کند: ۱. می‌بینی آن کس را که دین را تکذیب می‌کند ... (ص ۱۴).

همه این تأکیدها برای برجسته نشان دادن یگانه پرستی در اسلام، برای آن است که خواننده متقاعد شود که اسلام نیز دینی الهی و توحیدی است که چون رنگ و بوی عربی گرفته، در برخی جزئیات، متفاوت از یهودیت است. بنا بر این، باید در حرمت نهادن به آن، هم طراز یهودیتش دانست.

استفاده از اطلاعات توراتی در ابهام‌زدایی از قرآن

عنصر بارز و برجسته‌ای که گاه به گاه در مطالب فایرستون خودنمایی می‌کند، استفاده او از اطلاعات تاریخی و دینی اش در باره یهودیت برای توضیح و تفسیر در باره بسیاری از مبهمات در آیات قرآن و تاریخ اسلام است.

بهترین نمونه از این گونه مطالعات تطبیقی فایرستون تفسیری است که از آیه «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ...» (نساء: ۴۶) بیان می‌کند. البته در متن کتاب، تنها اشاره‌ای اجمالی به آن دارد؛ اما در مقاله‌ای از خود - که در پاورقی بدان ارجاع داده است - آن را به تفصیل شرح کرده است.

خلاصه آن نظریه، این است که آنچه خداوند از قول یهودیان نقل می‌کند، یعنی «سمعنا وعصینا»، نظیر یک عبارت معروف از کتاب مقدس عبری است؛^{۱۸} با این تفاوت که معنای آن در عبری، اطاعت کردن از اوامر الهی است. پس می‌توان تصور کرد که یهودیان چگونه با استفاده از این تضاد معنایی به استهزای پیامبر ﷺ می‌پرداخته‌اند:

ما می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم (از فرمان تورات) و سرپیچی می‌کنیم (از آنچه تو می‌گویی)!

فایرستون در آن مقاله اشاره می‌کند که در تفاسیر اسلامی اشاره‌ای به این شباهت عبری - عربی نشده است و نخستین کسی که به این نکته اشاره کرده، هارتویش هیرشفلد بوده است که این شباهت را چنین تحلیل کرده است که پیامبر ﷺ این فراز از تورات را پیش‌تر جایی شنیده و یا خوانده است و به اشتباه چنین برداشت کرده که معنایش این است که

۱۸. عبارتی که در تورات عبری آمده این است: «قَرَوْنَا آتَا أَوْشَمَاعَ إِيَّاكُمُ أَشْرُ يَوْمَ رِيهَوَا أَلُوهِينُوا وَأَتَدْبِرُ الْيَنُوتِ كُلُّ أَشْرٍ يَدْبِرُ يَهَوَا أَلُوهِينُوا لِيخَا وَشَامَعُوا وَعَاسِينُوا»؛ یعنی: «تو نزدیک برو و بشنو، هر چه که خدای ما بیهوه می‌گوید و توبه ما بگوهر چه را که خدای ما بیهوه به تومی‌گوید و ما می‌شنویم و انجام می‌دهیم» (تثنیه ۵: ۲۴). البته در نسخه‌های مسیحی (عهد قدیم) فراز ۲۷ از باب پنجم تثنیه است.

یهودیان به موسی گفته‌اند: فرمان‌های خدا را شنیدیم و سرپیچی کردیم (عصینا به جای عاسینو). فایرستون این تحلیل را با استناد به بافت آیات بقره نمی‌پذیرد.

تحلیلی که خود فایرستون عرضه می‌کند، این است که در فضای شبه جزیره آن روزگار، یکی از شیوه‌های مرسوم در مجادلات و منازعات، هجوگویی بوده است؛ به این صورت که با تغییر در کلمات معنایی جدید و کنایه آمیزاراده می‌کردند تا طرف مقابل را تحقیر کنند. آن گاه، به دو نمونه از این هجوگویی‌های یهودیان (یکی در باره قتل عمرو حصرمی و دیگری السام علیکم) اشاره می‌کند و می‌گوید: گویا داستان چنین بوده که وقتی پیامبر ﷺ در میان مردم آیتی از قرآن را می‌خوانده و تفسیر می‌کرده، برخی یهودیان - که در جمع حاضر بوده‌اند - می‌گفته‌اند: «سمعنا و عصینا یا محمد! سمعنا و عصینا». یهودیان دیگری که در آن جمع بوده‌اند، از شباهت این کلام با آنچه در تورات آمده، با صدای بلند می‌خندیده‌اند و می‌فهمیده‌اند که منظور گوینده این است که از آنچه در تورات آمده، اطاعت می‌کنیم و از آنچه تو می‌گویی سرپیچیم! اما مسلمانان متوجه این نکته و دلیل خنده و استهزای آنها نمی‌شدند. بعدها نزول آیه‌ای دیگر باعث شد این رفتار یهودیان موجب از دست رفتن وثاقت علمی‌شان در میان عرب‌ها شود؛ زیرا در آن آیه از همین روش یهودیان برضد خودشان استفاده شده بود: «شما یهودیان هنگامی که کوه را بر سرتان نگه داشتیم و گفتیم اطاعت کنید، گفتید: سمعنا و عصینا!» (بقره: ۹۳). مسلمانان و اهل مدینه - که پیش‌تر هم دیده بودند - یهودیان هنگام شنیدن قرآن چنین سخنی را گفته‌اند، برداشتشان از آیه چنین بود که یهودیان حتی با تورات نیز چنین رفتاری داشته‌اند و به موسی هم می‌گفته‌اند: سمعنا و عصینا!

عنوانی که فایرستون برای این مقاله در نظر گرفته و نتیجه‌گیری صریح و بی‌پرده آن، بسیار درخور توجه است. عنوان این مقاله - که در مجله جود/بیزم (ویژه تفکر و زندگی یهودی) چاپ شده - این است: «شکست یک برنامه یهودی برای هجو پیامبر ﷺ در نظر مردم مدینه».

فایرستون در پایان مقاله با صراحت می‌گوید:

تاریخ نشان می‌دهد که تضعیف محمد ﷺ از طریق هجوگویی‌های عمومی بی‌فایده بوده است. این راهبرد شکست خورد و درکنار دیگر خطاهای یهودیان و عدم انسجام‌شان، منجر به انهدام جامعه یهودی مدینه توسط مسلمانان شد ... نتیجه نهایی آن تمسخرهای عمومی یهودیان برضد اسلام و محمد، این بود که

جوامع یهودی، هر چه بیشتر از اهل مدینه بیگانه شوند... آنچه از تلاش های آنان برای تخریب جایگاه محمد [ﷺ] و اسلام در مدینه با توسل به هجو و تمسخر به جا ماند، شرمندگی ثبت شده برای یهودیان در قرآن و سنت است. این لکه ننگی است که تا ابد بر تصویر یهودیت در میان مسلمانان آشنا با قرآن و سنت اسلامی باقی خواهد ماند.

این مقاله در سپتامبر ۱۹۹۷م، چاپ شده است؛ زمانی که فعالیت هایی در جهت هتک حرمت پیامبر ﷺ با کشیدن کاریکاتور و... دوباره در غرب آغاز شده بود. فایرستون، به این وسیله، ضمن یک کار تطبیقی، هم یک گره تفسیری را می گشاید، و هم در پی هدف خود، یعنی ایجاد روحیه احترام به دیگر ادیان، گام برمی دارد.

نمونه دیگری از کار تطبیقی در جهت ابهام زدایی از آیات قرآن مربوط به صفات خداوند است. فایرستون پس از آن که صفات متعالی خداوند را در قرآن بیان می کند، به برخی صفات نامناسب، مانند مسخره کردن (۱۸۲:۷)، فراموش کردن (۷۹:۹)، دزدانه سرک کشیدن (۱۸۲:۷). داشتن چهره (۲:۱۱۵، ۲۷۲)، چشم (۱۱:۳۷، ۲۳:۲۷)، دست (۳:۷۳؛ ۵:۶۴) و ایستادن بر روی عرش (۷:۵۴؛ ۱۰:۳) اشاره می کند و سپس برای نظیرسازی مثال هایی هم از تورات می آورد؛ یعنی فرازهای هشتم و نهم از باب سوم خروج، مربوط به پنهان شدن آدم و حوا از چشم خداوند، و فراز ششم از باب ششم در باره پشیمانی خداوند از آفرینش آدم. فایرستون، پس از آوردن این مثال ها - که باعث تأمل و درنگ خواننده می شود - توجه این مسائل را از لحاظ تفسیری و هرمنوتیکی بیان می کند.

از مهم ترین نکات تطبیقی که فایرستون بدان اشاره کرده، شباهت روش های تفسیری در اسلام و یهودیت است. او به وجود بسیاری از این روش های تفسیری در میان یهودیان اشاره می کند؛ از جمله تلاش عالمان یهودی برای حل تناقضات توراتی (که یک هدف تفسیری هست؛ اما نه یک شیوه تفسیری). هم چنین، تفاسیر عقلی، تمثیلی، نحوی، روایی و عرفانی در هر دو دین وجود دارد؛ ضمن این که فایرستون تصریح می کند که یهودیان برخی از مؤثرترین ابزارها و روش های تفسیری شان را از همتایان مسلمانان فراگرفته اند (ص ۱۱۸) و این نکته ای بسیار حایز اهمیت است.

هم چنین، او وقتی به تفسیرهای معاصر قرآن، مانند تفسیر محمد عبده می پردازد، نظایر یهودی و مسیحی او را نیز معرفی می کند:

دو چهره پیش تاز، یکی سید احمد خان (۱۸۹۸م) در هند، و دیگری محمد

عبد (۱۹۰۵م) در مصر بودند که می‌کوشیدند اثبات کنند تضادی میان علوم طبیعی جدید و آموزه‌های قرآنی نیست. به موازات این تلاش‌ها، در عالم مسیحیت و یهودیت نیز عالمانی دست به کار بودند؛ مانند یوزه هرتز (۱۹۴۶م) که تفسیرش بر تورات با نام تفسیر هرتز تا اواخر قرن بیستم در کنیسه‌های یهودیان محافظه کار شیوع داشت. تفسیر علمی نیز، به موازات تلاش‌های مسلمانان، در غرب هم رواج دارد و هنوز آثاری بر این مبنا تولید می‌شود (ص ۱۱۹).

یکی دیگر از نمونه‌های بسیار مهم از مطالعات تطبیقی - که در این کتاب نمود یافته - تبیین نگاه قرآن به یهودیان است. در ابتدا، فایرسون باز به موضع دوگانه قرآن در قبال یهودیان اشاره می‌کند و آن را ناشی از رد دعوت اسلام توسط آنان می‌داند. این منجر به اختلافی شده است که هنوز راه حل درستی برای آن یافت نشده است. آن گاه وعده می‌دهد که بدون پرداختن به جزئیات، به صورت کلی راه حلی برای این مشکل بیابد. آن راه حل چنین است:

قرآن با دو عبارت به یهودیان اشاره می‌کند:

۱. «یهود» یا «الذین هادوا». این عبارت دوم دارای این نکته است که یهودیان شبه جزیره، در اصل، یهودی نبوده‌اند و در واقع، تغییر کیش داده‌اند.
۲. «بنو اسرائیل». این عبارت ناظر به اسرائیلیانی است که در تورات آمده است؛ اما این‌ها دو نقش در قرآن دارند: یکی نمونه‌ای تاریخی از چگونگی پاداش‌دهی خداوند به مردم موحد؛ در سوی دیگر، یهودیان شبه جزیره‌اند که دارای ذاتی سرکش و نافرمان‌بردر برابر فرمان‌های الهی‌اند. در بافت تاریخی عربستان قرن هفتم - که دو جامعه توحیدی در رقابت با یک‌دیگر بودند - یک مزیت مهم برای یهودیان تاریخ کهن و سنت‌ها و رسوم مقدسشان بود که ریشه در توحید اصیلشان داشت. جامعه توحیدی جدیدی که در حال شکل‌گرفتن بود، در مقابل این ادعاها به سوابق بد نیاکان همین یهودیان در سرپیچی از فرمان‌های خداوند و مجازات‌های الهی - که برایشان نازل شده - اشاره می‌کردند که از قضا همه این‌ها در خود تورات ثبت شده است! پس دیگر از اخلاف آنها چه انتظاری می‌رود؟!

قرآن بارها و بارها یهودیان را به تحریف کتاب خداوند متهم می‌کند:

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ (نساء: ۴۶).

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ (مائده: ۱۳).

وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ
بَعْدِ مَوَاضِعِهِ (مائده: ۴۱).

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (بقره: ۷۹).^{۱۹}

این اتهام‌ها ناشی از همان اختلافات میان وحی اسلامی و متن تورات یهودیان است. اکنون باید به تفاوت‌های دو متن وحیانی در یهودیت و اسلام توجه کرد. شخصیت‌های اصلی در داستان‌های تورات، همه به گونه‌ای هستند که راه نقد را در بارهٔ افعال و گفتارشان باز می‌گذارند. وجود مشکلات اخلاقی در زندگی همهٔ آنها جنبه‌ای سراسر بشری به آنان می‌دهد؛ اما در قرآن همان شخصیت‌ها به شکل پیامبران هدایت یافته الهی ظاهر می‌شوند که عاری از بسیاری از آن مشکلات اخلاقی اند. قرآن بیش از آن که متنی ادبی باشد، متنی خودآگاه است و بسیار بیشتر از تورات تعلیمی و آموزشی است که پیام‌هایش را به شکلی دقیق‌تر و غیرمستقیم‌تر القا می‌کند؛ برای مثال، ابراهیم قرآن تصویر بهتری از یک الگوی کامل از انسان تسلیم محض در برابر خداوند نشان می‌دهد؛ در حالی که ابراهیم تورات گاهی در قدرت خدا شک می‌کند و از شرایط او طفره می‌رود (ص ۱۵۲ - ۱۵۳).^{۲۰}

در پایان، فایرستون به این نکته اشاره می‌کند که قرآن یهودیان را به دو دستهٔ خوب و بد تقسیم می‌کند. گویا منظور از یهودیان بد کسانی هستند که رسالت پیامبر را نپذیرفتند و منظور از یهودیان خوب، معدود اشخاصی اند که پیامبری و رهبری دینی محمد [ﷺ] را پذیرفتند (ص ۱۵۳).

هم چنین، در بارهٔ برآیند نگاه قرآن به یهودیت و مسیحیت می‌گوید:

۱۹. به نظر می‌رسد همهٔ این اتهام‌ها متوجه یهودیان شبه جزیره است که گویا تورات را به گونهٔ دیگری می‌خوانده‌اند؛ نه این که منظور آیات این باشد که تورات موجود محرف است. در همهٔ این آیات از فعل مضارع استفاده شده است، نه ماضی، و بسیاری از آیات دیگر مؤید تورات و مطالب آن هستند. سخنان فایرستون خالی از این دقت است و از آن چنین برداشت می‌شود که قرآن تورات کنونی را محرف می‌داند؛ در حالی که قرآن، بیشتر با یهودیت، و نه عقاید یهودی، در تنش است؛ چنان‌که خود فایرستون نیز در ادامه به این نکته اشاره کرده است.

۲۰. فایرستون در این جا به بخش‌هایی از تورات ارجاع می‌دهد که به نظر می‌رسد در حقیقت، از وجود چنین مطالبی در تورات احساس شرمندگی می‌کند. یکی دروغ ابراهیم به مصریان در بارهٔ همسرش است که باعث شد فرعون ساره را به زنی بگیرد (پیدایش ۱۲: ۲۰-۱۰). دیگری، واکنش سخیف ابراهیم به وعدهٔ الهی در بارهٔ تولد فرزندی از هاجر است (پیدایش ۱۷: ۲۱-۱۵) و سومی، چانه زنی ابراهیم با خداوند در بارهٔ قوم سدوم (قوم لوط) است (پیدایش ۱۸: ۳۲-۲۲). شایان ذکر است که قرآن در بارهٔ اولی ساکت است، دومی را اصلاح کرده، و سومی را تا حدودی تأیید می‌کند.

به طور خلاصه می‌توان گفت: قرآن با مسیحیان نرم‌تر از یهودیان برخورد می‌کند؛ اما با مسیحیت شدیدتر از یهودیت درمی‌افتد... قرآن وحی ای اصلاحی نسبت به کتب آسمانی پیشین است و بدون آن که در پی نسخ آنها باشد، اصلاحشان می‌کند. از این رو، پیروان کتب پیشین نیز در رده مشرکان قرار نمی‌گیرند؛ اما جایگاه مؤمنان به اسلام را نیز در جامعه اسلامی ندارند (ص ۱۵۴).

حاصل این سخنان فایرستون، آن است که اسلام با اعتقادات یهودی در ستیز نبوده است (چنان که مثلاً با تثلیث مسیحی بوده است)؛ بلکه اگر ستیزی بوده، میان اسلام و یهودیان پیمان شکن و شرور آن روزگار بوده است. پس امروز هم نباید میان یهودیان میانه‌رو و مسلمانان، ستیز و نزاعی باشد؛ زیرا به هر حال، قرآن کتاب‌های آسمانی پیش از خود را به رسمیت می‌شناسد و از این رو، مؤمنان به آن کتاب‌ها را هم در معرض نجات می‌بیند. با این همه، خود فایرستون اذعان می‌کند که این راه حل هم نمی‌تواند همه اختلافات را برطرف کند (ص ۱۱۳). شاید راهی برای بهبود این نظریه فایرستون خودداری از تحمیل نظریه تحریف تورات و انجیل بر قرآن باشد؛ به ویژه در جایی که سخن از روی کرد هم دلانه و تقریبی است؛ زیرا در کل قرآن حتی یک آیه یافت نمی‌شود که به صراحت، چنین نظریه‌ای را مطرح کند؛ بلکه آنچه از خود قرآن برمی‌آید، دست بالا، متهم کردن یهودیان (و به طور کلی اهل کتاب) شبهه جزیره در عصر نزول به «پنهان کردن» بخش‌هایی از کتاب مقدس شان است که ناظر به بشارت‌های نبوی بوده‌اند (ر.ک: احمدی، ص ۷ - ۲۲) و این لزوماً به این معنا نیست که آنچه یک فرقه کوچک یهودی، روزگاری در عربستان پنهان کرده، از کل نسخه‌های کتاب مقدس در سراسر جهان حذف شده باشد؛ تلاش‌های عالمان مسلمان برای برنمودن همان بشارت‌ها در کتاب مقدس فعلی (اعم از تورات و انجیل) هم مؤید این دیدگاه است (برای نمونه، ر.ک: صادقی طهرانی، بشارت عهدین).

برجسته کردن قرابت‌های فکری

یکی دیگر از روش‌های فایرستون در ایجاد هم‌دلی میان یهودیان و مسلمانان تلاش او برای برجسته کردن عناصر مشترک یا مشابه در دو دین است؛ برای مثال، در بخش «خدا و الهیات در ادبیات پساقرآنی» فایرستون به اهمیت شریعت در اسلام و یهودیت می‌پردازد که مسیحیت فاقد آن است. وی تصریح می‌کند که اسلام، البته بیشتر از یهودیت، به مسائل کلامی و الهیاتی پرداخته است؛ اما باز می‌گوید: به هر روی، الهیات در درجه دوم نسبت به

شریعت (معادل هلاخای یهودی) قرار دارد. در چنین مواردی به نظر می‌رسد که فایرستون تنها برای نزدیک‌تر نشان دادن اسلام و یهودیت چنین سخن می‌گوید (شاهد آن هم تأکید دو باره او بر اهمیت یکتاپرستی در اسلام و یهودیت است)؛ و گرنه حتماً او نیز می‌داند که کلام در اسلام، هم تراز فقه و شریعت، بلکه بالاتراز آن است؛ چون اولی دربرگیرنده اصول دین، و دومی شامل فروع دین است؛ ضمن این که او می‌توانست به این نکته هم اشاره بکند که کلام یهودی در مهم‌ترین عناصرش، مانند خداشناسی مبتنی بر کلام اسلامی بوده است؛ چنان که از گزارش ولفسون هم به تلویح برمی‌آید (ر.ک: شهبازی، ص ۸۲ - ۸۷).

انگشت نهادن بر قرابت‌های عبری عربی

فایرستون هر دو زبان عبری و عربی را به خوبی می‌داند و چنان که در مقدمه کتاب تصریح کرده، یکی از علایقش یافتن شباهت‌های میان این دو زبان است. از این رو، در این کتاب هم، هر جا بتواند، برای یک کلمه عربی یا اصطلاح اسلامی، معادلی عبری بیابد، به طور قطع، آن را ذکر می‌کند. این موضوعی است که می‌تواند برای بسیاری از یهودیان آشنا با زبان عبری نیز جذاب باشد؛ ضمن این که برای علاقه‌مندان به مطالعات تطبیقی نیز مفید است؛ گذشته از ذکر بسیاری از این شباهت‌ها در لا به لای متن، فایرستون فهرستی از اصطلاحات مشابه را هم ضمیمه کتاب کرده است که می‌تواند برای علاقه‌مندان مفید باشد.

۲-۲-۵. گزینش

فایرستون در گزارش سیره، به عمد، بخش‌هایی را که در باره بردگان یا هدر بودن خون کافران است، حذف کرده تا از انحراف ذهن خواننده غربی - که به احتمال قوی موجب بدفهمی می‌شود - جلوگیری کند. وی در مقابل، بخش‌هایی را که مربوط به رعایت حقوق یهودیان است، برجسته می‌کند (ص ۲۷ - ۲۸).

فایرستون در بسیاری از گزینش‌هایش خوش‌سلیقگی به خرج می‌دهد؛ مانند انتخاب سوره توحید برای معرفی خداوند از منظر قرآن (ص ۷۹ - ۸۱) و نیز ترجمه آیه الکرسی (ص ۸۳)، آوردن ترجمه آرتور جفری از سوره ضحی که ترجمه‌ای شاعرانه و آهنگین است (ص ۱۰۲) و نیز انتخاب سوره‌های انفطار، تکویر و آیات ۶۷ تا ۷۵ سوره زمر برای توصیف صحنه‌های قیامت (ص ۸۹ - ۹۰). او در بسیاری از این موارد، پیش از ترجمه آیات، به زیبایی سبک بیان آنها در عربی - که قابل انتقال در ترجمه نیست - اشاره می‌کند.

او در منابع تفسیری نیز گه گاه، گزینش های خاصی دارد؛ برای مثال، در اشاره به مباحث تفسیری حول آیات مربوط به قیامت می گوید که برخی از مفسران، محل ایجاد دیوار میان اهل بهشت و اهل عذاب را در قیامت، اورشلیم دانسته اند؛ گرچه مستند این قول را بیان نمی کند.^{۲۱} مشخص است که گزینش و نقل این قول خاص از میان هزاران دیدگاه، برای ایجاد قرابت میان یهودیان و مسلمانان است.

از دیگر نمونه های درخور ذکر، گزینش دعای مسح پا، در هنگام توضیح چگونگی وضو گرفتن است که در آن بافت، تأثیرگذار می نماید (ص ۱۶۲).

۲-۶. حاشیه های آگاهی بخش

در قسمت های مختلف کتاب، مطالبی، بیشتر در کادری های رنگی، هست که مطالبی حاشیه ای به شمار می رود، اما ذکر آنها با هدف آگاهی بخشی در مقابل برخی انحرافات تاریخی است؛ از جمله، فایرستون، پس از اشاره به دوران طلایی یهودیان تحت حکومت

۲۱. نمونه ای از این اقوال را می توان در طبری، ج ۲۷، ص ۱۲۹-۱۳۰ دید:

وقد قيل: إن ذلك السور بيت المقدس عند وادي جهنم. ذكر من قال ذلك: حدثني علي، قال: ثنا الحسن بن بلال، قال: ثنا حماد، قال: أخبرنا أبو سنان، قال: كنت مع علي بن عبد الله بن عباس، عند وادي جهنم، فحدث عن أبيه عبد الله بن عباس، أنه قال: فَضْرِبَ بَيْتَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. فقال: هذا موضع السور عند وادي جهنم.

حدثني إبراهيم بن عطية بن رديح بن عطية، قال: ثنى عمى محمد بن رديح بن عطية، عن سعيد بن عبد العزيز، عن أبي العوام، عن عبادة بن الصامت، أنه كان يقول: «بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ»، قال: هذا باب الرحمة.

حدثنا ابن البرقي، قال: ثنا عمرو بن أبي سلمة، عن سعيد بن عطية بن قيس، عن أبي العوام مؤذن بيت المقدس، قال: سمعت عبد الله بن عمرو بن العاص يقول: إن السور الذي ذكره الله في القرآن: «فَضْرِبَ بَيْتَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» هو السور الشرقي، باطنه المسجد، وظاهره وادي جهنم.

حدثني محمد بن عوف، قال: ثنا أبو المغيرة، قال: ثنا صفوان، قال: ثنا شريح أن كعباً كان يقول في الباب الذي في بيت المقدس: إنه الباب الذي قال الله: «فَضْرِبَ بَيْتَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» وقوله: لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ»، يقول تعالى ذكره: لذلك السور باب باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبل ذلك الظاهر العذاب: يعني النار. وبنحو الذي قلنا في ذلك، قال أهل التأويل.

عجیب است که فایرستون از کنار این روایات، با اشاره و بدون ارجاع مناسب گذشته است؛ زیرا این روایات از دیوار شرقی بیت المقدس سخن می گویند که مشرف به دره هینوم (محل سوزاندن اطفال و مردگان) است. این دره - که در عبری با نام گهینوم شناخته می شده - همان است که به شکل واژه معرب جهنم وارد عربی شده است. یهودیان برای باور بوده اند که این دره دروازه ای به آتش سوزان الهی است. از این رو، در این روایات - که چنان که فایرستون نیز اشاره کرده است، می توان آنها را از قبیل اسرائیلیات و عقاید یهودی داخل شده در اسلام دانست - گفته شده که یک سوی این دیوار آتش (ظاهره من قبله العذاب)، و سوی دیگر آن، یعنی داخل مسجد، رحمت است (باطنه فيه الرحمة).

اسلام - که برای محققان مطالعات دینی امری روشن است - در یک کادر بسته توضیحاتی در باره روند سیاسی شدن این بحث ارائه می کند؛ زیرا بیشتر یهودیان، نه تنها از این دوران طلایی بی خبرند، بلکه در اثربلیغات سوء یهودیان اسلام ستیز نگاهی وارونه به آن دوران دارند. فایرستون در یک مطلب کوتاه، ذهن خواننده را نسبت به روندی که منجر به ایجاد چنین دید غیر واقعی ای شده است، روشن می کند (ص ۶۹).

۳. نقد

۳-۱. نقد روش

از آنجا که فایرستون متعهد شده است که اسلام را، تا آن جا که ممکن است، چنان گزارش کند که یک مسلمان گزارش می کند، طبیعی است که در هنگام بازگویی تاریخ اسلام به سراغ منابع تاریخی اسلامی برود. از این رو، کمابیش تمام بخش های تاریخی کتابش، نقل های مستقیم یا نقل به مضمون از کهن ترین منابع تاریخ اسلام، مانند *سیره ابن هشام* است. او تاریخ ابن هشام را با دقت خوانده، بخش های مناسب را متناسب با روی کردش با دقت گزینش کرده، سپس آن را با دقت، ترجمه یا نقل به معنا کرده است. در بخش های دیگر کتاب نیز به تناسب مباحث، به سراغ منابع مختلف اسلام از قرآن و حدیث گرفته تا تفاسیر و کتب فقهی قدیم و جدید رفته و هر جا مطلبی از آنها نقل کرده، با دقت بدان ارجاع داده است. تا این جا همه چیز منطبق با روی کرد کلی فایرستون است که خود در مقدمه بدان تصریح کرده است.

اما یک نکته ظریف، به صورت لایه ای پنهان، در نگاه فایرستون به منابع تاریخی وجود دارد. درست است که او در بیشتر مباحث کتاب به منابع اسلامی اعتماد و تکیه می کند، اما حقیقت، آن است که این اعتماد تنها تا جایی است که یاری گراو در رسیدن به هدف از پیش تعیین شده اش (یعنی ایجاد همدلی و رفاقت میان یهودیان و مسلمانان) باشد؛ پس منابع اسلامی، به خودی خود نزد او اصالت ندارند و اگر او هیچ راهی برای استفاده مثبت از آنها نبیند، ابایی از پشت کردن به آنها ندارد. رگه هایی از بی اعتمادی او به تاریخ در آغاز فصل چهارم کتاب رخ می نمایند؛ جایی که او استفاده از منابع اسلامی را تنها از باب ضرورت معرفی می کند که مقتضای این کتاب است؛ زیرا او می خواهد اسلام را چنان که مسلمانان اعتقاد دارند، معرفی کند، نه چنان که در حقیقت بوده است. او در آن جا سخنان تشکیک آمیزی در باره اعتماد به گزارش های تاریخی دینی، نه فقط در باره اسلام، بلکه

یهودیت و مسیحیت و حتی در باره هولوکاست، مطرح می‌کند که نشان دهنده نگاه بدبینانه او به تاریخ است. پس در واقع، فایرستون با وجود همه هم‌گرایی‌هایش با اسلام - که منجر به استفاده گسترده‌اش از منابع اسلامی شده است - متعلق به شاخه سنتی اسلام‌شناسی غربی نیست که مطالعاتش مبتنی بر اعتماد به منابع اسلامی باشد؛ بلکه برعکس، نزدیکی بسیاری میان نگرش او به تاریخ با نگاه شکاکان یا تجدیدنظرطلبان دیده می‌شود. هم از این رو است که او در مقاله «قرآن و کتاب مقدس؛ برخی از مطالعات جدید در باره رابطه آنها»^{۲۲} که گشایش‌گر کتاب گفتارهایی در باب روابط بینامتنی کتاب مقدس و قرآن^{۲۳} است، در گذار از چهره‌هایی چون آبراهام گایگرو ریچارد بل، به جان ونزبرو می‌رسد و در گزارش روش او، گویا انتقادی به شیوه او ندارد.

در همین کتاب هم نمونه بارزی از روی‌گردانی وی از منابع اسلامی در فصل فتوحات اسلامی دیده می‌شود. در آنجا او برای آن که نشان دهد یهودیان نیز هم‌پای مسلمانان و مسیحیان در فتوحات شرکت داشته‌اند، به سراغ نظریه فرد دونر^{۲۴} می‌رود. نظریه‌ای که به وضوح مبتنی بر دیدگاه ونزبرو بنا نهاده شده است و هیچ ارتباطی با منابع اسلامی ندارد.^{۲۵} فایرستون در این بخش، برخلاف فصول قبل، به نقل مستقیم ماجرای فتوحات از منابع تاریخ اسلامی نمی‌پردازد و گویا خواننده را به اندازه کافی آشنا با این بحث می‌داند. تنها در آغاز فصل می‌گوید:

بر اساس اعتقاد مسلمانان، سربازانی که در فتوحات شرکت داشته‌اند همه مسلمان و قبایل عربی بوده‌اند که تحت فرماندهی خلیفه پیامبر می‌جنگیده‌اند.

پس از این درآمد مختصر، او بلافاصله نظریه حضور یهودیان و مسیحیان در فتوحات اسلامی را طرح می‌کند و به اختصار نظریه فرد دونر را با نقل‌های مستقیم و غیرمستقیم بیان می‌کند. بر اساس این نظریه در زمان فتوحات، هنوز جامعه‌ای به نام «مسلمانان» تشکیل نشده بود و تنها جنبشی از احیاگران توحید ناب، شامل یهودیان و مسیحیان و کسانی که بعدها به نام مسلمانان جدا شدند، بوده است که هدفش اشاعه توحید بوده است. دشمنی خاص آنها با شرک بوده و از این رو، خارج از مرزهای عربستان، که کمتر آثار شرک به چشم

22. The Qur'aan and the Bible: Some Modern Studies of Their Relationship

23. *Bible and Qur'aan: Essays in Scriptural Intertextuality*, edited by John C. Reeves.

24. Fred Donner.

۲۵. برای دیدن نمونه‌ای از اظهارنظر او در باره نظریه ونزبرو، ر.ک:

Fred Donner, "The Qur'an in recent scholarship, challenges and desiderata," in: *The Qur'an in its historical context*, p.42-43.

می خورده و بیشتر مردم یهودی و مسیحی و زرتشتی بوده اند، فقط بحث گسترش امپراتوری بوده است، نه تحمیل کیش جدید بر مردم.

با توجه به رویه ای که فایرستون تا پیش از این فصل در پیش گرفته بود که اسلام را بر اساس منابع اسلامی، نه چنان که غربیان می پندارند، معرفی کند، عملکردش در این فصل بسیار غیر معمول است. البته روشن است که این چرخش او باز هم بر اساس روی کرد هم دلانه اش است؛ زیرا با پذیرش این نظریه، یهودیان خود را نیز در فتوحات اسلامی سهیم می بینند و دیگر از بحث فتوحات، بر ضد مسلمانان بهره نمی گیرند؛ اما به هر روی، حضور یهودیان در فتوحات اسلامی نه اثبات شده است، نه اثبات حضور چند یهودی در سپاه مسلمانان می تواند ایجاد هم دلی کند و نه پیش زمینه های تاریخی - که این نظریه بدان نیازمند است - در فصل های قبلی کتاب تدارک دیده شده است. خواننده با رسیدن به این فصل، ناگهان دچار سردرگمی می شود که چگونه پیامبر اسلام ﷺ جنگ های بسیاری با یهودیان داشته و آنها را از محدوده حجاز بیرون رانده است. با این حال، پس از درگذشت او، پیروانش با یهودیان و مسیحیان متحد شده اند تا پیام توحید را به مناطق دیگر برسانند.

این تغییر روش در استفاده از منابع، ناشی از همان نگرش اصلی فایرستون به منابع تاریخی است؛ یعنی نگاهی ابزاری برای رسیدن به اهداف خاصی که در ذهن دارد. پس تا هر جا امکان استفاده از این منابع در جهت گسترش صلح و دوستی باشد، به آنها استناد می کند و جایی که نظریه های مستقل از منابع تاریخی اسلام را کارآمدتر ببیند، به راحتی آنها را ترجیح می دهد.

۲-۳. نقد روی کرد

فایرستون یک یهودی اسلام پژوه است که خود را منادی اسلام در میان یهودیان می داند؛ پیوسته زیباترین وجوه اسلام را با بهترین بیان ممکن برای مخاطبان خود برمی نماید و تمام تلاش خود را برای رسیدن به نقطه آرامش عبری - عربی (یا یهودی - اسلامی) به کار می بندد. این تلاش، به راستی، شایسته تقدیر است. همه این تلاش ها و خدمات به جای خود نیکو و ستودنی است، اما این بدان معنا نیست که به این روی کرد هیچ نقدی وارد نیست.

مهم ترین نقد وارد بر این روی کرد، استعداد بالای آن برای انحراف از حقیقت گویی به مصلحت جوایی است؛ چنان که ذیل عنوان «گزینش» دیدیم، فایرستون در مراجعه به تاریخ، دست به انتخاب می زند و به این ترتیب، به نوعی تاریخ را سانسور می کند؛ زیرا مطالب

تاریخی بسیاری هست که ذکر آنها در تضاد با روی کرد آشتی جویانه او است؛ بدتر، این که او حتی با تحلیل های شخصی می کوشد تصویری خوشایند از اسلام برای مخاطبان تجددگرای یهودی عرضه کند؛ هر چند این تصویر تناسبی با تصویر واقعی اسلام نداشته باشد؛ چنان که پیش تر به نمونه هایی از تحلیل های او از آیات برای سازگار نشان دادن اسلام با همجنس گرایی و فمینیسم دیدیم.

نقد دیگر بر روی کرد هم دلانه فایرستون، این است که او را از یک گزارش گریبی طرف به یک بازیگر به ظاهر بی طرف تبدیل می کند که گرایش های واقعی اش پشت پرده هایی از ابهام باقی می ماند. از این لحاظ فایرستون را در این کتاب، در نقطه ای متزلزل بین روش تاریخی و روش پدیدارشناختی می بینیم. تصویر زیبایی که فایرستون در این کتاب از اسلام ترسیم می کند، ممکن است موهم این گمان شود که فایرستون در حقیقت، اسلام را دین حق و پیامبران را دارای رسالتی راستین می داند. حتی ممکن است برخی بپندارند که او در دل مسلمان است و بنا بر ملاحظات خاصی آن را اظهار نمی کند، اما شواهدی هست که بر این پندار خط بطلان می کشد.

درست است که فایرستون برای اسلام و مسلمانان احترامی فوق العاده قایل است و تمام هم و غمش ایجاد نگاهی مثبت به مسلمانان در میان یهودیان است، اما هیچ یک از این ها دلیل آن نیست که وی به آنچه گزارش می کند، اعتقاد داشته باشد. باید دقت کرد که این نقد تنها ناظر به روی کرد است، نه روش. طبیعی است که نباید از یک غیرمسلمان توقع داشت که به معتقدات مسلمانان باور داشته باشد؛ اما به نظر می رسد که از اقتضائات روی کرد هم دلانه دست کم به رسمیت شناختن عقاید طرف مقابل، با وجود عدم اعتقاد به آنها است؛ اما چنین ملاحظه ای جز در یک مورد در باره پذیرش وحیانی بودن قرآن - که در بند آخر مقاله بدان اشاره کرده ام - دیده نمی شود. برعکس، نمونه هایی از گام زدن فایرستون در خلاف این جهت به چشم می خورد و بنا بر این، می توان گفت او در کل نتوانسته است اقتضائات و استلزامات روی کرد هم دلانه را رعایت کند.

به عنوان نخستین مثال، به سراغ طرز نگاه فایرستون به پیامبر اسلام ﷺ می رویم. گرچه لحن او در باره پیامبر اسلام ﷺ در تمام کتاب توأم با احترام و عظمت است، اما به هر روی، اگر از آنچه وی از منابع اسلامی نقل می کند بگذریم، خود فایرستون، محمد ﷺ را به عنوان یک پیامبر واقعی - که توفیق دریافت وحی از جانب خداوند را پیدا کرده باشد - به رسمیت نمی شناسد، بلکه او را فقط انسانی متفکر و دغدغه مند در باب مشکلات اجتماعی جامعه

خویشتن معرفی می‌کند؛ به ویژه این که در کودکی طعم فقر و یتیمی را چشیده و همواره از بی‌عدالتی در حق طبقات ضعیف جامعه رنج کشیده است. پس عجیب نیست اگر فایرستون او را «پیامبری عربی» معرفی کند که در ادعای رسالت تنها نبوده است، بلکه مسیلمه نیز چون او ادعای دریافت وحی کرد و برای خود حرم مشخص نمود. تنها تفاوت در این بود که او توفیق پیامبر اسلام ﷺ را نیافت و به دست مسلمانان کشته شد (ص ۱۳).

به نظر می‌رسد که نگاه فایرستون در این جا، بیش از آن که هم‌دلانه باشد، فقط تاریخی است؛ چنان که برای او مهم‌تر از مهرپیامبری میان کتف‌های پیامبر ﷺ، این است که اگر او به مناطق شمالی سفر کرده باشد، به یقین، شماری از یهودیان و مسیحیان ساکن در شمال عربستان و غزه را نیز ملاقات کرده است (ص ۲۳).

هم‌چنین، او بدون این که اشاره‌ای به نقدهای مسلمانان بر آنچه در باره نزول نخستین وحی بر پیامبر ﷺ در منابع نخستین آمده داشته باشد، چهره‌ای از پیامبر ﷺ، مبتنی بر روایات گزینش شده از تاریخ الطبری، نشان می‌دهد که گویی در برابر نزول نخستین وحی دچار حالات مالیخولیایی شده است (ص ۲۳)؛ گرچه او می‌کوشد این روان‌پریشی را نتیجه دغدغه‌های اجتماعی و عدالت‌خواهانه پیامبر ﷺ جلوه دهد.

گویی از نظر فایرستون نزول سوره قلم، پس از سوره علق نیز برای رفع شبهه خود پیامبر ﷺ بوده است که فکر می‌کرده مسخرجن‌ها شده است. هم‌چنین، این گونه می‌نماید که او سوره ضحی را سومین سوره می‌داند که در واقع، اولین دستورالعمل اجرایی پیامبر ﷺ است؛ در حالی که سوره‌های مدثر و مزمل نیز - که به نظر همگی محققان، پیش از سوره ضحی نازل شده‌اند، دستورالعمل‌های اجرایی خوبی دارند که فایرستون می‌توانست به آنها اشاره کند؛ اما گویا شوق فایرستون به نشان دادن دغدغه‌های اجتماعی پیامبر ﷺ، از جمله توجه به یتیمان و فقیران، او را به این سوکشانده که سوره ضحی را برای این منظور برگزیند. به هر حال، هیچ یک از این نمونه‌ها در تطابق با وعده فایرستون مبنی بر ارائه تصویری از اسلام، چنان که یک مسلمان ممکن است ارائه دهد، نیست؛ بلکه همه برای تطابق دادن چهره اسلام با مدلی است که او خود می‌پسندد.

اگر بخواهیم حتی بدبینانه‌تر هم به موضع فایرستون بنگریم، می‌توان گفت وی در گزارش جنگ احد که به شکست مسلمانان انجامید، اما مشرکان از آن پیروزی برای کشتن پیامبر ﷺ استفاده نکردند، بالحنی سخن می‌گوید که از آن بوی تأسف و حسرت از توقف جنگ توسط قریش به مشام می‌رسد (ص ۳۰).

وی پس از گزارش جنگ احزاب نیز می‌گوید: در این جنگ هیچ یک از دو طرف پیروز نشد (ص ۳۱). این قضاوت، ناعادلانه به نظر می‌رسد؛ چون مهاجمان (قریش) بدون این که به هدفشان برسند، عقب‌نشینی کردند و مسلمانان بدون این که هزینه‌ای بدهند، دشمن را دفع کردند و این را باید یک پیروزی برای مسلمانان لحاظ کرد.

به این ترتیب، فایرستون هم چنان، به وضوح در جایگاه یک یهودی به اسلام می‌نگرد و هر چه هم بخواهد هم دلانه و از موضع یک مسلمان به اسلام بنگرد، به توفیق صد در صد دست نمی‌یابد؛ برای مثال، فایرستون یک جا برای پاسخ به این که چرا یهودیان دعوت پیامبر اسلام ﷺ را نپذیرفتند، می‌گوید:

روابط میان یهودیان و مسلمانان از آن رو تیره شد که یهودیان نمی‌توانستند رسالت محمد را بپذیرند؛ چون سخنان او را - که البته در برخی موارد مشابه و حتی نظیر مضامین توراتی بود - موافق تورات نمی‌دیدند؛ ضمن این که متن مقدس آنان قرن‌ها پیش از ظهور اسلام معین و بسته شده بود و دیگر نمی‌شد چیزی بر آن افزوده شود. بنا بر این، از دیدگاه آنان، محمد [ﷺ] پیامبری دروغین بود که حتی نمی‌شد به او اعتماد کرد.

فایرستون در پاورقی این بخش، به تشبیه ۱۸: ۱۵ - ۲۲ - که درباره ظهور پیامبری دیگر در میان بنی اسرائیل است - ارجاع می‌دهد. در این فرازها یهوه به بنی اسرائیل امر می‌کند از پیامبری که در میانشان برانگیخته می‌شود، تبعیت کنند؛ اما پیامبران دروغین را نه تنها تبعیت نکنند، بلکه بکشند. این فرازها نشانه‌هایی برای تشخیص پیامبر راستین از پیامبر دروغین به دست می‌دهد و آن تحقق پیش‌گویی‌های آن پیامبر است. فایرستون در این جا باید مشخص می‌کرد کدام پیش‌گویی پیامبر اسلام ﷺ نادرست از آب درآمد که به یهودیان اجازه می‌داد با او از در مخالفت درآیند. او هم چنین، برای این ادعا که یهودیان قرآن را در مواردی مخالف تورات می‌دیدند، شاهی ارائه نکرده است؛ به ویژه با توجه به آنچه پیش‌تر در مقدمه گفته بود که یهودیان شبه جزیره گویا عقایدی متفاوت از عقاید یهودیت ارتدوکس داشته‌اند. بنا بر این، می‌توان گفت که آنچه ما امروز به شکل تفاوت‌هایی میان مضامین قرآن و کتاب مقدس می‌بینیم، شاید در آن روزگار و بنا بر عقاید آن یهودیان چنین دیده نمی‌شده است. بنا بر این، فایرستون در این جا هم باید دلایل مخالفت یهودیان با پیامبر ﷺ را فقط بر مبنای منابع اسلامی بیان می‌کرد، نه برداشت‌های شخصی.

البته شاید او آیات ۷۸ - ۷۹ سوره آل عمران را دلیلی بر این استدلالش می‌داند؛ زیرا

معتقد است این آیات، واکنش پیامبر ﷺ به ادعای یهودیان بوده است که قرآن را مخالف تورات می‌دانسته‌اند و در مقابل، پیامبر ﷺ نیز آنان را متهم به تحریف تورات کرده است. اما باید گفت: تردیدهای جدی در این برداشت از این آیه وجود دارد. این دست آیات تنها حاکی از آن است که یهودیان تورات را به گونه‌ای که می‌خواستند، معنا می‌کرده‌اند، نه این که قرآن، تورات موجود در آن عصر را تحریف شده دانسته باشد. گویا هیچ گزارشی از اعتراض یهودیان نخستین به مخالفت قرآن با تورات در دست نیست.

فایرستون، در ادامه همین بحث، می‌گوید:

... یهودیان امروز این اتهامات را که برادرانشان در آن زمان، در پی تخریب جامعه اسلامی و پیامبر آن بوده‌اند، نمی‌پذیرند. بر اساس شناختی که یهودیان از خود دارند، آنان هیچ‌گاه مرتکب چنین رفتارهایی نمی‌شوند (ص ۳۶).

وی در پی نوشت این بخش، اشاره می‌کند که یهودیان، حدود دو هزار سال، فاقد قدرت بوده‌اند و تمام تلاششان این بوده که یک زندگی آرام برای جامعه خود فراهم کنند و به جز برخی مقاطع استثنایی در تاریخ، قدرت نظامی نداشته‌اند. مهم‌ترین نمونه از اقدامات نظامی آنان قیام ابو عیسی اصفهانی به عنوان ماشیح بوده است.

به نظر می‌رسد فایرستون در این جا هم تغافل می‌کند و هم این تغافل را به خواننده یهودی القا می‌کند. یهودیان حتی اگر حکومت و قدرت نظامی نداشته‌اند، همواره در مقابل کسانی که ادعای پیامبری کرده‌اند، واکنش‌های شدید نشان داده‌اند که نمونه بارز آن اقداماتشان برای مصلوب کردن عیسی است. در تاریخ اسلام هم آنان، به تنهایی، با مسلمانان وارد جنگ نشدند، اما از راه کمک به دشمنان پیامبر ﷺ، پیمان وفاداری خود را شکستند؛ ضمن این که همان آیات سفر تثئیه - که فایرستون بدان اشاره کرده بود - آنان را به اقدام نظامی و یا تروریستی برای کشتن پیامبری که آن را دروغین می‌دانند، وامی‌دارد. پس لزومی ندارد وانمود کنیم که یهودیان در مقابل پیامبری که دروغینش می‌دانسته‌اند، ساکت نشسته و اقدامی نکرده‌اند.

نمونه دیگری از خروج فایرستون از روی کرد هم‌دلانه‌اش جایی است که او به گزارش تنش‌های شدید میان مسلمانان و یهودیان می‌پردازد. او اوضاع را چنان جلوه می‌دهد که گویی همه اقدامات یهودیان ضد مسلمانان و در مقابل اقدامات مسلمانان ضد یهودیان، چون در فضای شبه جزیره آن روزگار اتفاق افتاده، همگی اموری عادی بوده و عجیب است

که مسلمانان از آن پیمان شکنی های یهودیان و حتی تلاششان برای قتل پیامبر ﷺ عصبانی می شده اند. فایرستون در این جا به وضوح، از مسیر انصاف و بی طرفی خارج می شود. آیا اقدام برای قتل رهبر یک جامعه - که در بدو ورود به مدینه به یهودیان امان داده است - اگر چه در فضای عربستان قرن هفتم میلادی باشد، اقدامی معمول است که نباید از آن عصبانی شد؟ آیا قتل و ترور و هجوگویی، هر چند در هم در جامعه آن روز معمول بوده باشد، موجب عصبانیت مردم آن روزگار نمی شده است؟ به نظر می رسد فایرستون در این جا به دنبال ترسیم فضایی متشنج ناشی از کم صبری مسلمانان است و این تناسبی با روی کرد هم دلانه ندارد، بلکه بیشتر جانبدارانه به نظر می رسد.

نمونه دیگری که دست کم باید آن را ناشی از نگاهی فقط تاریخی به منابع اسلامی دانست، گزارش های او در باره ملائکه و جنیان است. او بر اساس آیات قرآن، شیطان را هم یکی از فرشتگان معرفی می کند که البته به جای نور، از آتش خلق شده بوده است. هم چنین می گوید یاران شیطان (شیاطین) نیز از بین ملائکه هستند که قرآن از میان آنها به هاروت و ماروت اشاره کرده است. این تصویری که فایرستون از ملائکه ارائه می دهد، با نگاه سنت اسلامی به ملائکه - که آنها را موجوداتی معصوم و فرمانبردار معرفی می کند - سازگار نیست؛ چنان که در قرآن نیز آمده است:

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم: ۶).

«عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء: ۲۶ - ۲۷).

گذشته از این ها نقد جزئی دیگری هم به این کتاب وارد است: گرچه نام کتاب فایرستون، معرفی اسلام به یهودیان است، به نظر می رسد دست کم بخشی از یهودیان، یعنی یهودیان متعلق به شاخه سنتی (ارتدوکس)، نمی توانند با این کتاب و روی کرد هم دلانه اش ارتباط برقرار کنند. چنان که گذشت، فایرستون خود از شاخه یهودیان اصلاح گرا است و بیشتر هم با مخاطبانی از همین شاخه در ارتباط است؛ چنان که دانشگاهی که در آن تدریس می کند و انتشاراتی که کتابش را چاپ کرده است نیز متعلق به همین شاخه هستند. بنا بر این، ممکن است بسیاری از یهودیان سنتی تمایل چندانی به مطالعه این کتاب یا پیگیری مباحث آن نداشته باشند.

تأثیر علائق مذهبی فایرستون در متن کتاب نیز به چشم می خورد؛ برای مثال، او بیش از آن که بر نزدیکی وجوه فقهی دو دین تأکید داشته باشد - که به واقع، عمیق و شایسته توجه

است - برقرابت اعتقادی آنها انگشت می نهد و در آن میان هم، بیش از همه به سراغ اعتقاد به یگانه پرستی می رود.^{۲۶} این نگاه، ناشی از کم اهمیتی نقش شریعت سنتی در نگاه یهودیان اصلاح گرا است و طبیعی است که این نگاه برای یهودیان سنتی چندان خوشایند نیست.

حتی او در مواردی، از عقیده به اخلاق کوچ می کند تا چهره‌ای هر چه دوست داشتنی تراز پیامبر ﷺ برای مخاطب نوگرای امروزی ترسیم کند؛ برای مثال، در توصیف تبلیغ پیامبر ﷺ در مکه، بیشتر بر مسائل اخلاقی مطرح در رسالت پیامبر ﷺ تکیه می کند و آن را با عنوان اخلاق توحیدی، اخلاق الهی، اخلاق جهانی و... معرفی می کند؛ گرچه در همین سیاق، به مضامینی چون توحید و معاد نیز اشاره می کند. به این ترتیب، گویی آنچه سرانجام، باعث خشم سران مکه از محمد ﷺ شد، انتقادهای اجتماعی (ونه اعتقادی) او بود که نسبت به اخلاق اقتصادی ثروتمندان داشت (ص ۲۴ - ۲۵).

هم چنین، فایرستون گرچه در روایت تاریخ اسلام از منابع اسلامی بهره می برد، علاقه‌ای به گزارش کردن داستان‌های اعجاز آمیز ندارد؛ شاید چون در واقع این‌ها را جزء اساطیر افزوده شده به تاریخ اسلام می داند؛ برای مثال، ذیل عنوان «محمد در مکه» هیچ اشاره‌ای به چگونگی رفع تحریم‌ها در شعب ابی طالب، یا ناکامی توطئه گران در قتل پیامبر ﷺ نمی کند. در این جا باز فایرستون، متناسب با طرز تفکر اصلاح گرایان یهودی عمل می کند که همواره چنین گزارش‌هایی را دارای واقعیت تاریخی نمی دانند.

اما گذشته از همه نقدهای وارد بر فایرستون، شاید پیام‌های صریح او شایسته توجه بیشتری باشند؛ برای مثال، جایی که وی از ارتباط قرآن با دیگر کتب آسمانی سخن می گوید: «هنوز حتی با وجدان‌ترین عالمان غربی در مطالعه قرآن نمی‌توانند وابستگی‌های دینی‌شان را به کلی کنار بگذارند و همین باعث می‌شود همه آن مباحث تاریخی در سطحی کم‌رنگ تر ادامه داشته باشد»، او خود پیشنهاد می‌کند که عالمان در این زمینه، تواضع پیشه کنند و احتمال دهند که راه حلی در این میان هست که فهم آن در حال حاضر، برای ما ممکن نیست؛ زیرا همه وحی‌ها در مضمون اصلی مشترک‌اند و در جزئیات، بنا بر

۲۶. فایرستون سوره اخلاص را به درستی بیانیه خداشناختی اسلام معرفی می‌کند و از این رو، به نقل، ترجمه و تفسیر آن می‌پردازد؛ اما در تفسیر آیه نخست این سوره، پس از برجسته کردن اهمیت بی‌مانند مفهوم خدا و یگانگی او در اسلام، سخنانی می‌گوید که از آن بوی تمایل به افکار عرفانی و وحدت وجود استشمام می‌شود: «خدا سرچشمه پیدایش جهان و هر چیزی است که در آن است. خدا بنیان مطلق است. همه چیز خداست و همه چیز یکی است...».

تفاوت‌های فرهنگی و زبانی، کمی متفاوت‌اند (ص ۱۱۳).

نکته مهم این جا است که در این پیشنهاد فایرستون، پذیرش الهی بودن قرآن و دیگر کتب مقدس مفروض است. وی در پایان به این آیه از قرآن اشاره می‌کند:

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (مائده: ۴۸)» (ص ۱۱۳).

چنان که حسن ختام کتابش را هم ذکر ترجمه و متن عربی همین آیه قرار می‌دهد (ص ۲۳۹).

نتیجه

فایرستون می‌کوشد با استناد به منابع اسلامی و مشاهدات شخصی از جوامع اسلامی و با روی کردی هم‌دلانه، تصویری در مجموع، پذیرفتنی از اسلام به مخاطبان یهودی عرضه کند. در این تصویر، جزئیات زیبایی به چشم می‌خورد؛ اما در نگاهی کلی، انتقاداتی جدی به این سبک کار وارد است که مهم‌ترین آنها گزینش‌گری در گزارش تاریخ و همدلی ظاهری، به جای هم‌دلی واقعی است.

نتیجه، آن که دامنه انتظار از فایرستون و کتابش را باید کمی جمع کرد و با در نظر گرفتن همه شرایط حاکم بر فضای فکری او تأثیر آنها را در شیوه بیان و نگرش او در نظر گرفت. به یقین، معرفی اسلام از سوی یک عالم مسلمان، چنان که نمی‌تواند بسیاری از مزیت‌های این کتاب را داشته باشد، خود به خود، از بسیاری نواقص آن تهی است. وقوع حالتی آرمانی - که در آن مزیت‌های هر دو طرف موجود باشد - بسیار دشوار و غیرمحمتمل به نظر می‌رسد؛ چون حتی بر فرض آن که عالمی مسلمان در تسلط به منابع عبری و یهودی بر امثال فایرستون پیشی بگیرد، نفس مسلمان بودنش نخستین دست‌انداز در مسیر تأثیرگذاری بر مخاطب یهودی است؛ اما در دنیایی که تمایل به گفت و گو میان اصحاب ادیان، هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود، می‌توان خوش‌بینانه‌تر به این ماجرا نگرست؛ چنان که فایرستون نیز به عنوان عالمی یهودی، نخست، کوشید تصویری مطلوب از یهودیت به مخاطبان مسلمان عرضه کند و شاید در این راه چندان هم دور از وادی موفقیت نبوده باشد.

منابع

- ابن هشام، عبدالملک بن هشام الحمیری المعافری، السیرة النبویة، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الابیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
- احمدی، محمد حسن، «بررسی تطبیقی مفهوم تحریف عهدین از نگاه مفسران و متکلمان»، پژوهش های اعتقادی کلامی، ش ۱۱، پاییز ۱۳۹۲، ص ۷ - ۲۲.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م.
- شهبازی، علی، «گزارش مترجم: بازتاب های کلام اسلامی در فلسفه یهودی»، کتاب ماه دین، ش ۱۴۸، ص ۸۲ - ۸۷.
- صادقی تهرانی، محمد، بشارات عهدین، قم: شکرانه، ۱۳۹۰ش.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
- مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح، بیروت: دارالفکر، بی تا.
- Donner, Fred. "The Qur'an in recent scholarship, challenges and desiderata," in: *The Qur'an in its historical context*.
- Firestone, Reuven. "The Failure of a Jewish Program of Public Satire in the Squares of Medina," in *Judaism* (Fall 1997): 438-52.
- Firestone, Reuven. "The Qur'ān and the Bible: Some Modern Studies of Their Relationship" in: *Bible and Qur'ān: Essays in Scriptural Intertextuality*, edited by John C. Reeves, the Society of Biblical Literature, 2003.